

نشتن، راه رفتن، ایستادن

نوشته: وچمن نی
ترجمه: فلورانس اسحق

۱..... مقدمه

۳..... فصل اول: نشستن

۸..... فصل دوم: راه رفتن

۱۶..... فصل سوم: ایستادن

زندگی یک مسیحی در صورتی مقبول خداست که تماماً بر خواست خدا مقبول باشد. اغلب ما این اصل را فقط در یک جنبه از زندگی، رفتار یا خدمت‌مان در نظر می‌گیریم، ولی خدا همه چیز را از ابتدا تا انتها به وسیله کمال پسرش می‌سجد. کتاب مقدس صریحاً نشان می‌دهد که پسندیده خدا این است که «همه چیز را در مسیح جمع کند؛ یعنی در او که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم» (افسیان ۱: ۹-۱۲). دعای قلبی من این است که در بحث آینده چشمانمان باز شود که بدانیم تنها با تکیه کردن کامل به مسیح است که می‌توانیم مقصود الهی را برای خودمان درک کنیم که این است: «تا از ما... جلال او ستوده شود» (افسیان ۱: ۱۲). برای زمینه فکری بهتر است رساله پولس به افسسیان را در نظر بگیریم. مانند بسیاری از رسالات پولس این رساله هم به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

۱- اصول اعتقادات

۲- جنبه عملی

بخش اصول اعتقادات شامل فصل‌های اول تا سوم می‌شود و از حقایق عظیم نجات که توسط خدا در مسیح برای ما آماده شده صحبت می‌کند. بخش عملی (فصل‌های چهارم تا ششم) در پرتو نجاتی که از خدا یافته‌ایم، انتظارات و خواسته‌های خدا را از ما به عنوان یک مسیحی، بررسی می‌کند. این دو بخش کاملاً به هم مربوطند، ولی تأکید هر کدام بر جنبه متفاوتی است. ضمناً خود بخش دوم رساله هم بنابه موضوع به قسمت‌های کوچکتری تقسیم می‌شود، بدین قرار که قسمت اول و طولانی‌تر از ۴: ۱ تا ۶: ۹ و قسمت دوم و کوتاه‌تر از ۶: ۱۰ تا آخر می‌باشد. قسمت اول مربوط به زندگی ما در جهان و در قسمت دوم در رابطه با مبارزه با شریر است. بنابراین مجموعاً می‌توان رساله به افسسیان را به سه قسمت عمده تقسیم کرد:

۱- موقعیت ایماندار در مسیح (۱: ۱-۳: ۲۱).

۲- زندگی ایماندار در جهان (۴: ۱-۶: ۹).

۳- طرز برخورد ایماندار با دشمن (۶: ۱۰-۲۴).

همین را می‌توان بدین صورت خلاصه کرد:

رساله به افسسیان

الف- اصول اعتقادات (فصل‌های ۱-۳).

۱- موقعیت ما در مسیح (۱: ۱-۳: ۲۱).

ب- جنبه عملی آن (فصل‌های ۴-۶).

۲- زندگی ما در جهان (۴: ۱-۶: ۹).

۳- طرز برخورد ما با دشمن (۶: ۱۰-۲۴).

از میان تمام رسالات پولس، بهترین حقایق روحانی در رابطه با زندگی مسیحی در رساله به افسسیان می‌یابیم. این رساله در حالی که سرشار از ثروت‌های روحانی است، دارای جنبه‌های عملی بسیار قوی نیز می‌باشد. بخش اول، زندگی ما را در مسیح به صورت اتحادی که با او در جای‌های آسمانی داریم بررسی می‌کند و بخش دوم نشان می‌دهد که چنین زندگی آسمانی چگونه می‌تواند به وسیله ما بر روی زمین عملی شود. ما در اینجا این رساله را جز به جز مطالعه نخواهیم کرد، بلکه با در نظر گرفتن چند اصل مهم آن را بررسی خواهیم نمود. به همین دلیل در هر یک از سه قسمت مذکور یک کلمه کلیدی را انتخاب می‌کنیم تا با مطالعه آن به ایده اصلی آن قسمت دست یابیم. در بخش اول این رساله به کلمه نشستن (افسیان ۲: ۶) برمی‌خوریم که کلید این قسمت و رمز تجربه حقیقی شخص ایماندار است. خدا ما را با مسیح در جای‌های آسمانی نشانید و هر ایماندار به مسیح، باید زندگی روحانی‌اش را از این مکان آرامی شروع کند. در قسمت دوم کلمه راه رفتن (رفتار کردن) (افسیان ۴: ۱) را به عنوان نشان‌دهنده موقعیت‌مان در این دنیا انتخاب می‌کنیم. در اینجا تشویق می‌شویم تا اخلاق مسیحی شایسته دعوت آسمانی داشته باشیم و بالاخره در قسمت سوم کلمه کلیدی درمورد طرز برخورد ما با دشمن در ۶: ۱۱ یافت می‌شود. ایستادن (مقاومت کردن) که

پس کلمات کلیدی را در رساله به افسسیان بدین ترتیب مطالعه می‌کنیم:

۱- موقعیت ما در مسیح < «نشستن» (افسسیان ۲: ۶).

۲- زندگی ما در دنیا < «راه رفتن» (افسسیان ۴: ۱).

۳- طرز برخورد ما با دشمن < «ایستادن» (افسسیان ۶: ۱۱).

زندگی شخص ایماندار پیوسته این سه جنبه را در مقابل خدا، انسان و شیطان در بردارد. هرگاه شخصی بخواهد در دست‌های خدا وسیله مفیدی باشد، باید به طور کامل در هر سه جنبه خود را با این اصول منطبق سازد. در صورتی که هر کدام از این سه جنبه اهمیت کمتری پیدا کند، شخص در به انجام رساندن خواسته‌های خدا در زندگی خود شکست خواهد خورد، زیرا هر کدام محدوده‌ای است که خدا توسط آن «جلال فیض خود را» آشکار می‌کند. پس ما این سه کلمه «نشستن»، «راه رفتن» و «ایستادن» را در نظر گرفته، از این دیدگاه رساله به افسسیان را مطالعه می‌کنیم تا پیام آن را برای قلوب خودمان دریابیم. در این بررسی خواهیم دید که هم ترتیب قرار گرفتن این کلمات و همچنین رابطه‌شان با یکدیگر چه حقایقی را برای ما آشکار می‌نماید.

«خدای خداوند ما عیسیای مسیح... او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جای‌های آسمانی نشانید، بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز» (افسیان ۱: ۱۷-۲۱). «و ما را نیز... با او برخیزانید و در جای‌های آسمانی در مسیح نشانید... زیرا که محض فیض او نجات یافته‌اید به وسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست و نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند» (افسیان ۲: ۵-۹).

«خدا عیسیای مسیح را نشانید... و ما را نیز با او نشانید.» ابتدا مفهوم کلمه «نشستن» را در نظر بگیریم، همانگونه که گفتیم این کلمه راز زندگی آسمانی را مکشوف می‌سازد. مسیحیت با راه رفتن شروع نمی‌شود، بلکه با نشستن آغاز می‌گردد. مبدأ مسیحیت خود مسیح است که درباره‌اش می‌خوانیم: «وقتی طهارت گناهان را به اتمام رسانید به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست» (عبرانیان ۱: ۳). به استناد همین حقیقت می‌توان گفت که زندگی فرد مسیحی نیز با قرار گرفتن «در مسیح» شروع می‌شود؛ یعنی با ایمان می‌بینیم که با او در آسمان‌ها نشانیده شده‌ایم. اغلب مسیحیان این اشتباه را می‌کنند که فکر می‌کنند برای نشستن (آرام گرفتن) باید راه بروند، ولی حقیقت دقیقاً عکس این است. ذهن طبیعی ما استدلال می‌کند که اگر راه نرویم نخواهیم توانست به هدف برسیم. بدون کوشش به چه چیزی دست خواهیم یافت؟ اگر حرکت نکنیم هرگز به جایی نخواهیم رسید، ولی مسیحیت عجیب است، زیرا مطابق آن اگر از ابتدا ما سعی کنیم کاری انجام دهیم، هیچ چیز بدست نخواهیم آورد و اگر برای بدست آوردن چیزی تلاش کنیم، همه چیز را از دست خواهیم داد، زیرا مسیحیت نه با انجام بده، بلکه با کار انجام شده آغاز می‌گردد. به همین دلیل افسسیان با این آیه شروع می‌کند که خدا «ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جای‌های آسمانی در مسیح» (افسیان ۱: ۳).

ما از همان ابتدا دعوت شده‌ایم که بنشینیم از آنچه خدا برای ما انجام داده لذت ببریم، نه اینکه راه بیفتیم و سعی کنیم تا آن را برای خود بدست آوریم. راه فتن کوشش انسانی می‌خواهد، در حالی که خدا می‌گوید ما توسط اعمال نجات نیافته‌ایم، بلکه «توسط فیض... به وسیله ایمان» (افسیان ۲: ۸). ما دائماً از «نجات یافتن به وسیله ایمان» حرف می‌زنیم، ولی منظور چیست؟ منظور این است که ما توسط قرار گرفتن در عیسیای خداوند نجات یافته‌ایم. ما هیچ کاری برای نجات دادن خود انجام نداده‌ایم، بلکه فقط بار جان‌های گناه‌آلود خود را بر او گذاشته‌ایم. ما زندگی مسیحی خود را به وسیله اتکا به او شروع کردیم نه بر اساس آنچه خودمان انجام داده‌ایم. شخص تا وقتی که این کار را نکرده مسیحی نیست، زیرا به عبارتی می‌گوییم: «من قادر نیستم برای نجات خودم هیچ کاری بکنم، ولی خدا محض فیض خودش همه چیز را در مسیح برای من انجام داده است.» این اولین قدم در زندگی با ایمان است.

زندگی مسیحی از ابتدا تا انتها بر اساس همین اصل توکل مطلق بر عیسیای مسیح استوار است. هیچ محدودیتی برای فیضی که خدا می‌خواهد برای ما جاری سازد وجود ندارد. خدا همه چیز را به ما خواهد داد، ولی تا وقتی که در او آرام نگرفته‌ایم قادر نخواهیم بود برکتی را دریافت کنیم. «نشستن» حالت آرام گرفتن و استراحت کردن است. کاری تمام شده و به کمال رسیده و ما می‌نشینیم. به نظر متناقض می‌آید، ولی حقیقت همین است که ما تنها در صورتی در زندگی مسیحی خود پیشرفت می‌کنیم که یاد بگیریم ابتدا بنشینیم. نشستن در حقیقت چه مفهومی دارد؟ وقتی راه می‌رویم یا می‌ایستیم تمام سنگینی بدنمان را بر پاهای خودمان حمل می‌کنیم، اما هنگامی که می‌نشینیم تمام سنگینی وزن ما بر صندلی یا نیمکتی است که بر آن نشسته‌ایم. وقتی راه می‌رویم یا می‌ایستیم خسته می‌شویم، ولی وقتی مدتی می‌نشینیم احساس استراحت و آرامی می‌کنیم. در راه رفتن و ایستادن انرژی زیادی صرف می‌کنیم، ولی وقتی می‌نشینیم آرامش می‌یابیم، زیرا سنگینی ما دیگر بر ماهیچه‌ها و اعصاب ما نیست، بلکه بر آن عامل خارجی است که روی آن نشسته‌ایم.

در مسایل روحانی نیز چنین است، نشستن؛ یعنی قرار دادن سنگینی تمام وزن و بار و زندگی و آینده‌مان بر عیسیای خداوند. با این کار می‌گذاریم او مسؤولیت را به عهده بگیرد و خودمان از کوشش دست برمی‌داریم. این از ابتدا اصل

مورد نظر خدا بوده است. خدا از روز اول تا ششم کار کرد و در روز هفتم آرام گرفت. شاید بتوان گفت در آن شش روز اول او خیلی مشغول بود، سپس کار او کامل شد و از کار دست کشید. روز هفتم سبت خداوند شد و در آن خدا آرام گرفت، ولی آدم چطور؟ آدم روز ششم آفریده شد. مسلم او در کار شش روز اول نقشی نداشت، چون خودش روز ششم آفریده شد. روز هفتم خدا، برای آدم عملاً روز اول بود. در حالی که خدا شش روز کار کرد و سپس در آرامی روز سبت قرار گرفت، آدم زندگی خود را با سبت خداوند آغاز کرد، زیرا خدا قبل از آرام گرفتن کار می‌کند، ولی انسان باید ابتدا داخل آرامی خدا شود و تنها بعد از آن است که می‌تواند کار کند، ضمناً از آنجایی که کار خلقت خدا کامل بود، حیات آدم می‌توانست با آرامی شروع شود و مژده اینجاست که خدا یک قدم هم جلوتر رفته، کار نجات را هم کامل کرده است و برای بدست آوردن آن لازم نیست کاری بکنیم، بلکه می‌توانیم با ایمان، مستقیماً از برکاتی که کار تمام شده او نصیب ما می‌سازد برخوردار شویم.

البته می‌دانیم که بین این دو حقیقت تاریخی یعنی آرامی خدا در آفرینش و آرامی او در کار نجات، داستان غم‌انگیز گناه آدم، داوری و اعمال پایان‌ناپذیر و بی‌ثمر انسان و آمدن پسر خدا به جهت زحمت دیدن و جان دادن، قرار دارد تا اینکه در نهایت موقعیت از دست رفته باز بدست آید. عیسای مسیح فرمود: «پدر من تاکنون کار می‌کند و من هم کار می‌کنم» و تنها با پرداخت بهای فدیۀ گناهان توانست فریاد بزند: «تمام شد» ولی به خاطر فریاد پیروزی نتیجه‌ای که عاید ما شده واقعی و ماندنی است. مسیحیت در واقع این است که خدا همه کارها را در مسیح به انجام رسانیده است و ما فقط با ایمان، در آن کار تمام شده قدم گذاشته از آن تمتع می‌بریم. کلمه کلیدی ما در اینجا به صورت امری نیست؛ یعنی نمی‌گویید «بنشینید»، بلکه مسأله این است که خود را در مسیح «نشانیده شده» ببینیم. پولس دعا می‌کند که چشمان دل ما روشن شود (افسیسیان ۱: ۱۸) تا آنچه را که برای ما در این حقیقت دو جانبه وجود دارد درک کنیم؛ یعنی اینک خدا ابتدا توسط قدرت خود «او را نشانید» و سپس توسط فیض خود «ما را هم با او نشانید».

اولین درسی که باید یاد بگیریم این است که در ابتدا این ما نیستیم که باید کاری انجام دهیم، بلکه انجام کار به عهده اوست. خدا مکان آرامی را به ما می‌دهد. او کار تمام شده پسرش را آورده به ما تقدیم می‌کند و سپس به ما می‌گوید «لطفاً بنشینید». دعوت او به نظر من به بهترین نحو، در دعوت به ضیافت عظیم آمده است: «بیایید، زیرا که الحال همه چیز حاضر است» (لوقا ۱۴: ۱۷). زندگی مسیحی با کشف آنچه خدا مهیا کرده است شروع می‌شود.

وسعت کار تمام شده خدا

از این مرحله به بعد زندگی مسیحی همانگونه که شروع شده پیش می‌رود؛ یعنی نه بر اساس عمل خودمان بلکه بر مبنای کار تمام شده مسیح هر تجربه جدید روحانی با پذیرش آنچه خدا انجام داده است یا به عبارتی با «نشستن» تازه‌ای آغاز می‌گردد. این یک اصل زندگی روحانی است که خود خدا برقرار کرده و از ابتدا تا انتها هر مرحله موفق زندگی مسیحی، بر اساس همین اصل الهی پیش می‌رود. چگونه می‌توانیم قدرت روح‌القدس را برای خدمت دریافت کنیم؟ آیا باید برای آن کاری انجام دهیم؟ آیا باید با خدا معامله‌ای انجام دهیم؟ آیا باید توسط روزه و انکار نفس روح، خود را تحت آزار قرار دهیم تا بتوانیم آن را بدست آوریم؟ هرگز! تعلیم کتاب مقدس اینطور نیست. دوباره فکر کنید: چگونه بخشش گناهانمان را بدست آوردیم؟ پولس می‌گوید: محض فیض رایگان او «و اینکه این نجات در آن حبیب مجانا به ما داده شده است» (افسیسیان ۱: ۶ و ۷). ما برای بدست آوردنش کاری نکردیم. ما نجاتمان را از طریق خون او بدست آورده‌ایم؛ یعنی بر اساس آنچه او انجام داده، ما وارث نجات گشته‌ایم. پس، خدا بر چه پایه‌ای روح خود را بر ما می‌ریزد؟ بر پایه جلال یافتن عیسای مسیح (اعمال رسولان ۲: ۳۳).

چونکه مسیح بر صلیب جان داد، گناهان من آمرزیده شد و از آنجایی که بر تخت آسمانی جلوس فرموده من با قدرت از اعلی آراسته می‌شوم. هیچ کدام از این هدایا به آنچه من هستم یا می‌کنم بستگی ندارد. من نجات را کسب نکردم و همانگونه نیز روح‌القدس را من بدست نمی‌آورم. من هر چیز را از طریق نشستن، نه راه رفتن و بر اساس آرام گرفتن در خداوند و نه انجام دادن کاری بدست می‌آورم، بنابراین همانگونه که نیازی برای منتظر شدن برای نجات نیست، احتیاجی هم به انتظار کشیدن برای ریخته شدن روح‌القدس نداریم. بگذارید شما را مطمئن کنم که لزومی ندارد برای دریافت این هدیه تقلاً کنید یا از خدا دادخواهی نمایید. این هدیه مال شماست نه به خاطر کارهای شما بلکه به خاطر جلال یافتن مسیح «... شما نیز در وی چون ایمان آوردید از روح‌القدس وعده مختوم شدید». این هم مثل نجات در «مژده نجات شما» مستتر است (افسیسیان ۱: ۱۳).

حال یک موضوع دیگر را در رساله به افسسیان در نظر بگیریم. ما چگونه عضو بدن مسیح می‌شویم؟ چه چیزی سبب می‌شود که ما اعضای بدن باشیم که پولس به عنوان «پری او» می‌نامد؟ مسلماً هرگز با راه رفتن خود به این مکان نخواهیم رسید. من توسط کوشش‌های خودم به او نمی‌پیوندم. «یک بدن هست و یک روح چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش» (افسسیان ۴: ۴). افسسیان با آنچه که هست شروع می‌کند. با عیسای مسیح شروع می‌کند و با این حقیقت که خدا ما را «پیش از بنیاد عالم در او برگزید» (افسسیان ۱: ۴). وقتی روح‌القدس، مسیح را به ما نشان می‌دهد و ما به او ایمان می‌آوریم، فوراً بدون هیچ اقدامی از جانب ما زندگی تازه‌ای در اتحاد با او برای ما آغاز می‌شود، اما اگر همه اینها تنها توسط ایمان از آن ما می‌شوند، پس تکلیف مسأله بسیار اساسی و عملی تقدیس ما چه می‌شود؟ چگونه می‌توانیم خلاصی فعلی را از قدرت گناه تجربه کنیم؟ «طبیعت کهنه» ما که سال‌ها همراه ما بوده و موجب دردسر ما شده است، چگونه باید «مصلوب» شده و کنار گذاشته شود؟ باز هم راز موفقیت نه در راه رفتن، بلکه در نشستن می‌باشد و نه در انجام عملی از سوی ما بلکه با آرام گرفتن در کار انجام شده مسیح است. «ما نسبت به گناه مردیم.» «در موت او... تعمید یافته‌ایم.» «با او دفن شدیم.» «خدا ما را با مسیح زنده گردانید» (رومیان ۶: ۲ و ۳ و ۴، افسسیان ۲: ۵).

تمام این جملات در زمان گذشته نوشته شده‌اند. چرا؟ زیرا حدود دو هزار سال پیش عیسای مسیح خارج از اورشلیم مصلوب شد و من هم با او مصلوب شدم و این واقعیت تاریخی بزرگی است. توسط آن اتفاق تجربه او حالا سرنوشت روحانی من شده و خدا می‌تواند مرا اینطور ببیند که همه چیز را «با او» دارم. همه چیز را که حالا دارم «با مسیح» دارم. در کتاب مقدس هیچ کجا نمی‌بینیم که درباره این مسایل به صورت زمان آینده یا حتی به شکل آرزویی برای زمان حال صحبت شده باشد. اینها حقایق تاریخی هستند که ما توسط ایمان به آنها داخل شده‌ایم. «با مسیح» مصلوب شده، زنده گردانیده، برخیزانیده و در جای‌های آشنایی نشانیده شده‌ایم. برای منطق بشری این حرف‌ها نیز درست مثل سخنان عیسی به نیکودیموس در یوحنا ۳: ۳، گیج‌کننده می‌باشند. در آنجا هم صحبت نیکودیموس با مسیح بر سر این بود که چگونه می‌توان از نو مولود شد. اینجا حتی امری ناممکن‌تر مطرح می‌شود؛ یعنی نه تنها در تولد تازه اتفاقی در ما می‌افتد، بلکه صرفاً به خاطر اینکه سال‌ها پیش در شخص دیگری (عیسای مسیح) کاری انجام شده و به نتیجه رسیده، از آن ما شمرده شده، مال ما تلقی می‌شود.

چنین چیزی چگونه امکان‌پذیر است؟ نمی‌توانیم توضیح بدهیم. باید آن را فقط به عنوان کاری که خدا انجام داده است بپذیریم. ما با مسیح متولد نشدیم، بلکه با او مصلوب شدیم (غلاطیان ۲: ۲۰). بنابراین اتحاد ما با او در مرگ او شروع شد. خدا ما را در آنجا در مسیح قرار داد. ما «با او» بودیم، زیرا «در او» بودیم، ولی من از کجا مطمئن شوم که «در مسیح» هستم؟ من می‌توانم مطمئن شوم که در او هستم، زیرا کتاب مقدس می‌گوید چنین است و اینکه خدا بود که ما را در او قرار داد. «از او (خدا) شما هستید در مسیح عیسی» (اول قرنتیان ۱: ۳۰). «او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند... خداست» (دوم قرنتیان ۱: ۲۱). این چیزی است که در حکمت مطلق او به انجام رسیده تا ما آن را ببینیم، به آن ایمان آورده، بپذیریم و در آن وجد نماییم. اگر یک اسکناس را وسط اوراق یک مجله بگذاریم و آن مجله را بسوزانیم چه بر سر آن اسکناس خواهد آمد؟ اسکناس هم به آن سرنوشت مجله دچار خواهد شد و تبدیل به خاکستر می‌گردد. هر جا یکی برود دیگری هم همانجاست. سرنوشت آنها یکی شده است، خدا نیز به همان صورت ما را در مسیح قرار داده، هر چه برای او اتفاق افتاد برای ما نیز بوده است و ما هم در او از تمام مراحل که او گذرانید، گذشته‌ایم. «انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته دیگر گناه را بندگی نکنیم» (رومیان ۶: ۶).

این یک ترغیب به تقلا کردن نیست. این سرگذشت ماست که در مسیح پیش از آنکه متولد شویم نوشته شده بود. آیا به این ایمان دارید؟ آیا این مسأله برایتان حقیقت دارد؟ مصلوب شدن ما با مسیح یک حقیقت پر جلال تاریخی است. رهایی ما از گناه بر اساس آنچه که خدا در مسیح برای ما انجام داده، استوار است نه بر اساس آنچه ما می‌توانیم بکنیم یا حتی آنچه خدا قرار است در آینده انجام دهد. هرگاه این حقیقت بر ما آشکار شود و بر آن تکیه کنیم (رومیان ۶: ۱۱) راز زندگی مقدس را دریافته‌ایم. البته حقیقت این است که ما درباره این مسایل تجربه خیلی کمی داریم. به یک مثال توجه کنید: اگر کسی روی در روی شما بایستد و سخنان زشتی به شما بگوید چگونه با این وضع رو به رو خواهد شد؟ لب‌هایتان را می‌گزید، دندان‌هایتان را به هم فشار می‌دهید، به سختی آب دهانتان را فرو می‌دهید و اگر با سعی و کوشش زیاد بتوانید خود را کنترل کنید و کاملاً مؤدبانه رفتار نمایید، حس می‌کنید که پیروزی عظیمی بدست آورده‌اید، ولی حالت مقاومت هنوز آنجاست و فقط پوششی بر آن گذارده شده و گاهی حتی قادر به پوشاندن

آن هم نیستید. اشکال کار کجاست؟ مسأله این است که قبل از اینکه نشسته باشید، سعی می کنید راه بروید و این راه صد در صد منتهی به شکست است. باز تکرار می کنم که هیچ تجربه مسیحی با راه رفتن آغاز نمی شود، بلکه همیشه با نشستن کامل شروع می شود. راز رهایی از گناه در انجام دادن کاری نیست، بلکه در آرام و قرار گرفتن در کاری است که خدا انجام داده است.

روزی مهندسی شهر بزرگ محل سکونت خود را به طرف خاور دور ترک کرد. در عرض دو سه سالی که از خانواده خود دور بود، همسرش به او بی وفایی کرده با یکی از بهترین دوستانش فرار کرد. هنگام بازگشت به منزل، این شخص متوجه شد که همسر، دو فرزند و بهترین دوست خود را از دست داده است. در پایان یکی از جلساتی که من موعظه می کردم، این مرد غمزده خودش را نزد من خالی کرده گفت: «مدت دو سال است که شب و روز قلب من پر از نفرت است. من یک مسیحی هستم و می دانم که باید همسر و دوستم را ببخشم، ولی هر چه سعی می کنم که آنها را ببخشم، می بینم که قادر نیستم. هر روز تصمیم می گیرم آنها را محبت کنم و هر روز شکست می خورم. در این مورد چه باید بکنم؟ من پاسخ دادم: «هیچ کاری نکن!» او در حالی که تعجب کرده بود پرسید: «منظور شما چیست؟ یعنی من باید به تنفر خود ادامه دهم؟» و من توضیح دادم که راه حل مشکل تو این است که بدانی وقتی عیسی مسیح مصلوب شد، نه تنها گناهان تو بلکه خود تو را هم با خود بر صلیب برد. وقتی او مصلوب شد طبیعت کهنه تو هم در او مصلوب شد تا آن شخصیت بخشش ناپذیر «تو» که نمی تواند کسانی را که نسبت به تو خطا کرده اند ببخشد، در مرگ او از سر راه برداشته شود.

خدا در صلیب تکلیف این مسأله را به یکباره حل کرده است و کاری برای تو باقی نمانده که تمام کنی، فقط به او بگو: «خداوندا من نمی توانم محبت کنم و کوشش خودم را کنار می گذارم، ولی بر محبت کامل تو تکیه می کنم. من نمی توانم ببخشم، ولی اعتماد دارم که تو به جای من می بخشی و این کار را در من انجام می دهی.» آن مرد متعجب آنجا نشسته بود و گفت: «همه این حرف ها برای من کاملاً تازه گی دارند. فکر می کنم باید کاری در این مورد انجام دهم» و پس از یک لحظه اضافه کرد: «ولی چه می توانم انجام دهم؟» من گفتم: «خدا انتظار می کشد تا تو از کار خودت دست بکشی و وقتی خودت دست کشیدی خدا شروع خواهد کرد. آیا تا به حال پیش آمده است که سعی کنی شخصی را که در حال غرق شدن است نجات بدهی؟ در اینگونه موارد اشکال این است که ترس او نمی گذارد که با اعتماد خود را به تو بسپارد. وقتی چنین می شود فقط دو راه برای امکان نجات آن شخص باقی می ماند: یا باید او را بزنی و بیهوش کنی و بعد به طرف ساحل بکشی یا اینکه بگذاری آنقدر تقلا کند تا تمام توانش را از دست بدهد و سپس بتوانی برای نجات او اقدام کنی. اگر در حالی که هنوز نیرویی در او باقیست سعی کنی او را نجات دهی، در حالت ترس و وحشتی که دارد تو را هم با خود زیر آب می کشد و هر دویتان غرق خواهید شد.

خدا منتظر می ماند تا آخرین ذخیره نیروی متکی بر خودت کاملاً صرف شود و بعد تو را نجات می دهد. هر گاه از تقلا دست کشیدی او همه کار را برایت خواهد کرد. خدا منتظر است که از خودت و تلاش های خودت ناامید شود.» دوست من از جا پرید و گفت: «برادر، حالا من متوجه این حقیقت شدم. خدا را شکر، حالا همه چیز در درون من آرام گرفته است! دیگر لازم نیست من کاری بکنم. او همه را انجام داده است!» و با چهره ای بشاش آنجا را ترک گفت.

خدای بخشنده

از تمام مثل های انجیل به نظر من پسر گمشده بهترین مثلی است که نشان می دهد چگونه می توان خدا را خشنود کرد. پدر می گوید: «می بایست شادمانی کرد و مسرور شد» (لوقا ۱۵: ۳۲) و در این مثل عیسی نشان می دهد که در رابطه با نجات چه چیزی باعث سرور قلب پدر می شود. این پسر بزرگتر نیست که با کارهای پی در پی برای پدر او را خشنود می سازد، بلکه پسر جوان تر است که با اجازه دادن به پدر در اینکه او همه کارها را انجام دهد، او را خوشحال می گرداند. آنچه پدر را خشنود می سازد پسر بزرگتر نیست که می خواهد دهنده باشد، بلکه پسر کوچکتر است که همیشه مشتاق است از پدر بگیرد. وقتی پسر گمشده به خانه برمی گردد در حالی که تمام ثروت خود را در راه های نادرست تلف کرده، پدر حتی یک کلمه هم درباره آن سؤال نمی کند. پدر به خاطر آنچه که تلف شده ماتم نمی گیرد، بلکه فقط برای فرصت دوباره ای که دارد تا برای پسرش خرج کند شادی می کند. خدا آنقدر دولتمند است که لذت بزرگ او در بخشیدن است. خزاین گنج های او آنقدر پر است که وقتی ما به او فرصت نمی دهیم آن برکات را بر ما جاری سازد او را می رنجانیم. شادی پدر این بود که در پسر کوچکتر یک متقاضی برای لباس، انگشتر، کفش ها و

ضیافت ببیند. وقتی این چنین خواسته‌ای را در پسر بزرگتر نمی‌بیند، رنجیده خاطر می‌شود. وقتی ما سعی می‌کنیم چیزهایی را برای خدا فراهم کنیم موجب غصه او می‌شویم.

او بیش از حد ثروتمند است و برای او شادی حقیقی این است که فرصت دهیم بیشتر و بیشتر انجام دهد. او می‌خواهد بخشنده ابدی و انجام‌دهنده ابدی باشد. اگر فقط متوجه می‌شدیم که او چقدر دولتمند و بزرگ است، می‌گذاشتیم تمام بخشیدن‌ها و انجام دادن‌ها را او بکند. آیا فکر می‌کنید اگر دیگر کوششی نکنید خدا را خشنود سازید، رفتار نیکوی شما هم از بین می‌رود؟ فکر می‌کنید اگر همه کارها را به عهده خدا بگذارید، نتیجه کمتر موفقیت‌آمیز خواهد شد تا اینکه خودتان کاری بکنید؟ وقتی ما سعی می‌کنیم کاری را به قدرت خودمان انجام دهیم در واقع بار دیگر خودمان را زیر شریعت قرار داده‌ایم، ولی اعمال شریعت، حتی بهترین کوشش‌های ما «اعمال مرده» می‌باشند که خدا از آنها متنفر است، زیرا بی‌اثرند. در مثل پسر گمشده هر دو پسر به طور یکسان از شادی خانه پدر دور افتادند، البته پسر بزرگتر در کشور دوری نبود. با این وصف فقط ظاهراً در منزل پدر بود. او می‌گوید: «اینک سال‌هاست که من خدمت تو کرده‌ام... و هرگز بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم» قلب او در خانه پدر آرامی را نیافته است و تا وقتی که به اعمال نیک خودش متکی است هرگز نمی‌تواند شادی خانه پدر را مانند پسر گمشده تجربه نماید.

فقط از بذل و بخشش خود دست بکشید و آنگاه ثابت خواهید کرد خدا چه خدای بخشنده‌ای است. از «کار کردن» دست بردارید و کشف خواهید کرد که چه خدای فعالی دارید! پسر کوچکتر خیلی اشتباه کرد، ولی بالاخره به خانه برگشت و آرامی را یافت. زندگی مسیحی از آنجا شروع می‌شود. «خدا که در رحمانیت دولتمند است از حیث محبت عظیم خود که با ما نمود... ما را در جای‌هایی آسمانی در مسیح عیسی نشانید» (افسیسیان ۲: ۴ و ۶) می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد!

تا به حال مشخص کردیم که تجربه ایمانی یک مسیحی با نشستن شروع می‌شود نه با راه رفتن و هرگاه این ترتیب الهی را جا به جا کنیم دچار اشکال خواهیم شد. عیسای خداوند همه کار را برای ما تمام کرده و حالا ما باید با اعتماد در او آرام بگیریم. او بر تخت سلطنت نشسته است تا از طریق قدرت او نیز با او در آنجا قرار بگیریم. پس هر تجربه روحانی از آرامی شروع می‌شود، ولی به آنجا ختم نمی‌شود. هر چند که زندگی مسیحی با نشستن شروع می‌شود، همیشه راه رفتن را به دنبال دارد. در واقع وقتی در نشستن کاملاً و حقیقتاً قدرت یافتیم، وقت است که شروع به حرکت نماییم. نشستن موقعیت ما را با مسیح در جای‌های آسمانی نشان می‌دهد و راه رفتن نتیجه عملی آن نشستن آسمانی بر روی زمین است. به عنوان اشخاصی آسمانی لازم است علائم آن حیات را در اخلاق و رفتار زمینی‌مان منعکس کنیم و همین مسأله تولید اشکالات جدیدی می‌کند. پس بینیم رساله به افسسیان درباره رفتار مسیحی چه می‌گوید؛ درمی‌یابیم که این رساله دو مسأله را تأکید می‌کند. حالا به اولین مورد توجه می‌کنیم:

«لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید رفتار کنید. با کمال فروتنی و تواضع و حلم و متحمل یکدیگر در محبت باشید» (افسسیان ۴: ۱ و ۲). «پس این را می‌گوییم... که شما دیگر رفتار ننمایید چنانکه امت‌ها در بطالت ذهن خود رفتار می‌نمایند... و به روح ذهن خود تازه شوید» (افسسیان ۴: ۱۷ و ۲۳). «در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی گذرانید» (افسسیان ۵: ۲). «چون فرزندان نور رفتار کنید... و تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست» (افسسیان ۵: ۸ و ۱۰). کلمه «راه رفتن» (رفتار کردن) در رساله به افسسیان ۸ بار به کار رفت است. مفهوم آن «قدم برداشتن» است و پولس آن را به منظور «سلوک کردن» و «نظم دادن به رفتار» به کار برده است. این کلمه بلافاصله اخلاق مسیحی را به فکر ما می‌آورد و دومین بخش رساله به این موضوع مهم می‌پردازد، ولی قبلاً دیدیم که بدن مسیح و مشارکت ایمانداران مسیحی نیز یکی دیگر از موضوعات مهم افسسیان است و حالا در فصل چهارم در پرتو همین مشارکت است که می‌بینیم مسأله رفتار مقدس مطرح می‌شود.

پولس می‌خواهد که با در نظر گرفتن دعوت آسمانی‌مان ما را تشویق کند تا در روابط اجتماعی و شخصی با دیگران رفتار شایسته‌ای داشته باشیم. این مسأله را روشن کنیم که بدن مسیح یک چیز غیرواقعی و دست نیافتنی نیست که فقط با اصطلاحات آسمانی درباره‌اش صحبت شود، بلکه بسیار حاضر و عملی می‌باشد و رفتار ما را به وسیله رابطه‌مان با دیگران می‌سنجد، زیرا در حالی که ما حقیقتاً افرادی آسمانی هستیم، فایده‌ای ندارد که فقط از آسمانی دور صحبت کنیم و تا وقتی که آسمانی بودن را در محل زندگی، محل کار، مغازه، آشپزخانه و در مرحله عمل پیاده نکنیم مفهومی نخواهد داشت. دوستان عزیز می‌خواهم توصیه کنم که والدین و فرزندان هر دو به عهد جدید توجه کنند تا بدانند هر کدام چه وظایفی دارند. تعجب خواهیم کرد وقتی متوجه شویم بسیاری از ما که ادعا می‌کنیم در جای‌های آسمانی با مسیح نشانیده شده‌ایم در منزلمان رفتاری متفاوت با این ادعا داریم، اما درمورد شوهران و زنان برای آنها نیز قسمت‌های زیادی در کلام هست. شما هم افسسیان ۵ و اول قرن‌تین ۷ را مطالعه بفرمایید. خوب است که هر زن و شوهری این فصل‌ها را با دقت مطالعه کنند تا متوجه شوند یک زندگی مشترک روحانی در نظر خدا چیست. لزومی ندارد درباره چیزی که اینقدر عملی است نظریه و تئوری ارائه دهیم.

درمورد روابط مسیحی ببینید دستورات کلام خدا چقدر صریح می‌باشد: «رفتار کنید با کمال فروتنی و تواضع و حلم و متحمل یکدیگر باشید»، «دروغ را ترک کرده هر کس به همسایه خود راست بگوید...»، «خشم بگیرید و گناه مورزید»، «دزد دیگر دزدی نکند»، «هر قسم تلخی... را از خود دور کنید»، «با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید»، «همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید»، «به خشم میاورید»، «اطاعت نمایید»، «از تهدید کردن احتراز کنید». هیچ چیزی واقعی‌تر از این لیست امر و نهی‌ها نیست. عیسای مسیح خود تعلیماتش را با تذکرات ریز شروع می‌کند. با دقت این قسمت از موعظه سر کوه توجه کنید: «شنیده‌اید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لیکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت نکنید، بلکه هر که به رخساره راست تو سیلی زند دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز به او واگذار و هرگاه کسی تو را برای

یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو. هر کس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو بخواهد روی خود را مگردان. شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند، زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند چه اجر دارید آیا باجگیران چنین نمی‌کنند و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید آیا باجگیران چنین نمی‌کنند. پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵: ۳۸-۴۸). حتما می‌گویید، ولی من که نمی‌توانم این را انجام دهم. این درخواست‌ها غیرممکن می‌باشند. شاید شما هم مانند دوست مهندس من فکر می‌کنید نسبت به شما خیلی خطا شده و نمی‌توانید به آسانی ببخشید و اینکه حق با شما بوده و رفتار دشمنان کاملاً غیرعادلانه بوده است. شاید محبت کردن او ایده‌آل باشد، ولی عملاً غیرممکن است.

پدر شما کامل است

از وقتی که آدم از میوه درخت معرفت نیک و بد خورد، در مسأله تشخیص خوب از بد مسؤول گردید. انسان طبیعی برای درست و نادرست، عدالت و بی‌عدالتی بر معیارهای خودش تکیه کرده و سعی می‌کند مطابق آنها زندگی کند. البته ما مسیحیان متفاوت هستیم، ولی از چه نظر تفاوت داریم؟ از وقتی که ما به مسیح ایمان آوردیم دید جدیدی از نیکی در ما توسعه یافت. با این نتیجه که ما هم با نیک و بد رو به رو هستیم، ولی آیا متوجه شده‌اید که برای ما نقطه شروع متفاوت است؟ مسیح درخت حیات ماست. ما از درست و نادرست اخلاقی یعنی از درخت معرفت نیک و بد شروع نمی‌کنیم. ما از مسیح شروع می‌کنیم که برای ما درخت حیات است و برای ما حیات مطرح است نه درست و نادرست. هیچ چیز نمی‌تواند بیش از کوشش برای زندگی درست و انتظار رفتار صحیح از دیگران به زندگی روحانی ما لطمه بزند، زیرا تمام ذهن ما را این مسأله پر می‌کند که چه چیز نادرست است. از خود می‌پرسیم آیا با ما عادلانه رفتار شد یا نه؟ و سعی می‌کنیم رفتار خودمان را نیز توجیه کنیم، ولی معیار ما مسیحیان نباید این باشد، بلکه آنچه از ما خواسته شده این است که صلیب را برداریم. ممکن است بپرسید: «آیا صحیح است که کسی به گونه من سیلی بزند؟» می‌گوییم: «البته که نه! ولی مسأله این است که تو باید رفتار صحیح نشان بدهی.» به عنوان یک مسیحی معیار زندگی ما هرگز نمی‌تواند «حق یا ناحق» باشد، بلکه فقط صلیب است. اصل صلیب، اصل رفتار ماست.

خدا را شکر که او آفتاب خود را بر نیکان و بدان می‌تاباند. درمورد او مسأله فیض است نه حق و ناحق. درمورد ما هم باید معیار همین باشد «یکدیگر را ببخشید چنانچه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است» (افسیسیان ۴: ۳۲). «حق و ناحق» معیار امت‌ها و باجگیران است. زندگی ما باید به وسیله اصل صلیب و کامل بودن پدر اداره شود «پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.» برادری در چین جنوبی بر یک تپه مزرعه‌ای داشت. در زمان خشکسالی او برای آبیاری مزرعه‌اش از یک آسیاب آبی آب می‌کشید. همسایه‌اش که پایین‌تر از او دو مزرعه داشت، یک شب دیوار بین نهر آب دو مزرعه را شکافت و تمام آبی را که برادر ما برای آبیاری مزرعه خودش با زحمت کشیده بود، در مزارع خودش خالی کرد و وقتی برادر ما آن شکاف را گرفت و دوباره برای مزرعه خودش آب کشید، همسایه‌اش دوباره این کار را تکرار کرد. این مسأله سه چهار بار تکرار شد، در نتیجه دوست ما از برادران روحانی‌اش مشورت خواست و گفت: «من سعی کرده‌ام صبور باشم و تلافی نکنم، ولی آیا این کار صحیح است؟» پس از دعا دوباره این مسأله یکی از برادران پاسخ داد: «اگر ما فقط سعی کنیم آنچه را که حق است انجام دهیم مسیحیان ضعیفی هستیم. ما باید چیزی بیشتر از آنچه حق است انجام دهیم.» برادر ما تحت تأثیر این گفته قرار گرفت و صبح روز بعد برای دو مزرعه پایین آب کشید و بعد از ظهر برای مزرعه خودش آب فراهم کرد و بدین طریق در مزرعه خودش هم آب باقی ماند. همسایه این شخص از طرز این رفتار تعجب کرده بود که در صدد برآمد دلیل آن را بیابد و به مرور زمان او هم مسیحی شد.

بنابراین عزیزان من، بر حق خودتان پافشاری نکنید. فکر نکنید، چون دو فرسخ را با یکی راه رفته‌اید، وظیفه‌تان را تماماً به انجام رسانیده‌اید. دومین فرسخ تنها شروعی است برای فرسخ‌های سوم و چهارم و... اصل اساسی شبیه مسیح شدن است. ما چیزی برای ادعا کردن و تقاضا کردن نداریم. ما باید فقط دهنده باشیم. وقتی عیسای مسیح بر صلیب جان داد برای این نبود که از حق ما دفاع کند، بلکه فیض بود که او را بر صلیب برد. حالا ما به عنوان فرزندان

او باید سعی کنیم آنچه را که حق دیگران و بیشتر از آن است بدانها بدهیم. باید یادآور شویم که البته همیشه حق با ما نیست. ما هم اشتباه می‌کنیم و خوب است همیشه از اشتباهاتمان درس بگیریم، آماده باشیم آنها را اعتراف کنیم و برای این کار حتی بیش از آنچه لازم است حاضر به فداکاری باشیم. خداوند این انتظار را از ما دارد. چرا؟ «تا پدر خود را که در آسمان است پسران شویم» (متی ۵: ۴۵). فرزند بودن باید عملاً نشان داده شود. درست است که خدا ما را «از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح...» (افسیان ۱: ۵)، ولی گاهی این اشتباه را مرتکب می‌شویم که فکر می‌کنیم ما به مرحله کمال فرزندگی رسیده‌ایم. در موعظه سر کوه عیسی مسیح به ما یاد می‌دهد که بچه‌ها باید به حد رشد فرزندگی برسند به طوری که رابطه خویشاوندی آنها با روح القدس و خدای پدر زندگی‌شان آشکار شود. ما خوانده شده‌ایم که در محبت کامل باشیم تا فیض او را نمایان کنیم.

پولس همچنین می‌نویسد: «و چون فرزندان عزیز به خدا اقتدار کنید (سعی کنید مانند او باشید) و در محبت رفتار نمایید چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما... گذرانید» (افسیان ۴: ۱ و ۲). ما با یک مبارزه رو به رو هستیم. متی ۵ معیارهایی را مطرح می‌کند که حس می‌کنیم بسیار غیرقابل دسترس هستند و پولس در این قسمت افسسیان نیز بر آنها صحنه می‌گذارد. مشکل اینجاست که ما به طور طبیعی در خودمان قدرت رسیدن به آن معیارها را نمی‌بینیم که «چنانکه مقدسین را می‌شاید» (افسیان ۵: ۳) رفتار کنیم، پس برای این خواسته‌های مستقیم خدا چه جوابی داریم؟ راز این پاسخ در نوشته پولس نهفته است: «به حسب آن قوتی که در ما عمل می‌کند» (افسیان ۳: ۲۰). در جای دیگر پولس باز چه می‌نویسد: «و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم به حسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند» (کولسیان ۱: ۲۹). باز به بخش اول افسسیان برمی‌گردیم. راز قدرت زندگی مسیحی چیست؟ چه کسی این قدرت را دارد؟ اجازه بدهید جوابتان را در یک جمله بدهم: «راز زندگی مسیحی در آرام گرفتن در مسیح است.» قدرت شخص از موضع او در خداوند گرفته می‌شود. تمام آنانی که می‌نشینند می‌توانند راه بروند، زیرا در فکر خدا این دو به دنبال هم می‌آیند. ما ابدیت را با مسیح می‌نشینیم تا بتوانیم هر روزه با مردم رفتاری صحیح داشته باشیم.

هرگاه برای یک لحظه از مکان آرامی‌مان از او فاصله بگیریم، بلافاصله می‌لغزیم و شهادتمان در دنیا خدشه‌دار می‌شود، ولی هرگاه در مسیح بمانیم، موقعیت ما در او قدرت زندگی شایسته کردن برای او را به ما خواهد داد. برای روشن‌تر شدن این مسأله، شخصی را در نظر بگیرید که یک ماشین را می‌راند یا شخصی که در صندلی چرخدار حرکت می‌کند. او چه می‌کند؟ در حالی که نشسته است، حرکت می‌کند و تا وقتی که به نشستن ادامه می‌دهد همچنان پیش می‌رود. پیشرفت او نتیجه حالتی است که در آن ماشین، به خود گرفته است. البته این تنها تصویر ناقصی است از زندگی مسیحی، ولی می‌تواند به ما یادآوری کند که رفتار و اخلاق مسیحی ما چگونه نتیجه آرام گرفتن درونی ما در مسیح است. این مسأله کمک می‌کند تا منظور پولس را درک کنیم. او ابتدا یاد گرفته بنشیند، او در خدا در مکان آرامی قرار گرفته است، در نتیجه رفتار او بر کوشش‌های خودش متکی نیست، بلکه به کار پر قدرت خدا در درون او بستگی دارد. راز قدرت او در این است. پولس خودش را در مسیح نشانیده می‌بیند به همین دلیل رفتار او در مقابل مردم نشان‌دهنده شخصیت مسیحی اوست. جای تعجب نیست که برای کلیسای افسس اینطور دعا می‌کند که «مسیح به وساطت ایمان در دل‌های شما ساکن شود» (افسیان ۳: ۱۷).

ساعت مچی من چگونه کار می‌کند؟ ابتدا توسط کوک شدن؛ یعنی به وسیله قدرتی خارج از خودش به حرکت درمی‌آید تا قادر باشد کار کند و فقط در آن صورت کاری را که برایش ساخته شده انجام خواهد داد. کارهایی هستند که ما هم برای آنها ساخته شده‌ایم، «زیرا که صنعت او هستیم آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها رفتار نماییم» (افسیان ۲: ۱۰). پولس به فیلیپیان چنین می‌نویسد: «نجات خود را با ترس و لرز به عمل آورید، زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود هم اداره و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند» (فیلیپیان ۲: ۱۲ و ۱۳). خدا آن را در ما و از ما به عمل می‌آورد. این راز موفقیت است، ولی تا وقتی که حاضر نباشیم خدا درون ما کار کند بی‌فایده است سعی کنیم رفتاری شایسته داشته باشیم. اغلب سعی می‌کنیم فروتن و متین باشیم بدون اینکه بدانیم چه مفهومی دارد که بگذاریم خدا فروتنی و متانت مسیح را در ما به عمل ایجاد نماید، ما سعی می‌کنیم به دیگران محبت نشان دهیم و وقتی متوجه می‌شویم محبت نداریم از خدا محبت می‌طلبیم و سپس تعجب می‌کنیم که چطور به نظر می‌رسد که او آن محبت را به ما نمی‌دهد.

باز می‌خواهم نظر شما را به همان مثال قبلی جلب کنم. شاید برادر خاصی در مسیح دارید که می‌دانید مرتبا در رفتار با او دچار اشکال هستید. هر وقت او را می‌بینید کاری می‌کند یا حرفی می‌زند که خشم و مقاومت شما را برمی‌انگیزاند و این مسأله شما را ناراحت می‌کند. می‌گویید: «من مسیحی هستم و باید او را محبت کنم! من می‌خواهم او را محبت کنم و حقیقتا تصمیم دارم او را دوست داشته باشم.» در نتیجه صادقانه دعا می‌کنید که «خداوند، محبت مرا نسبت به او زیاد کن. خدایا به من محبت بده.» سپس خودتان را آماده می‌کنید تا در فرصتی بتوانید محبتی را که برایش دعا کرده‌اید نشان دهید، ولی افسوس وقتی باز با او رو به رو می‌شوید مسأله‌ای پیش می‌آید که تمام مقاصد نیکوی شما را که خودتان را برایش آماده کرده بودید نقش بر آب می‌کند. عکس‌العمل او نسبت به شما نه تنها ذره‌ای تشویق‌آمیز نیست، بلکه ناگهان تمام مقاومت و خشم شما را دوباره برمی‌انگیزاند و بهترین عکس‌العمل شما این خواهد بود که مؤدبانه با او رفتار کنید. چرا چنین است؟ شما که در طلبیدن محبت از خدا اشتباه نکرده بودید؟! نه، ولی اشکال شما این بود که آن محبت را به عنوان یک عامل خارجی می‌طلبیدید، در حالی که آنچه خدا می‌خواهد این است که از درون شما محبت پسرش را جاری نماید.

خدا عیسای مسیح را به ما داده است و خارج از او چیزی دریافت نخواهیم کرد. روح‌القدس فرستاده شده تا آنچه را که از آن مسیح است در ما به عمل ایجاد نماید، نه اینکه چیزی جدا یا خارج از او در ما به وجود آورد. ما «از روح او به قوت زور آور می‌شویم... تا عارف شویم به محبت مسیح» (افسیسیان ۳: ۱۶ و ۱۹). آنچه را که ما در عمل نشان می‌دهیم چیزی است که قبلا خدا درون ما گذاشته است. یک بار دیگر اول قرن‌تین ۱: ۳۰ را به خاطر آورید. خدا نه فقط ما را «در مسیح» گذاشت، بلکه او از جانب خدا برای ما حکمت و عدالت، قدوسیت و فدا شده است. این یکی از بزرگترین بیانات کتاب مقدس است. «او برای ما... شده است.» اگر به این آیه ایمان داریم می‌توانیم جای خالی را با هر احتیاج روحانی که داریم پر کنیم. می‌توانیم بدانیم که خدا آن را نیکو کرده است، زیرا از طریق روح‌القدس در ما، خود خداوند ما عیسای مسیح هر کمبودمان را پر می‌سازد. ما عادت کرده‌ایم که به تقدس به عنوان یک خصلت اخلاقی، به تواضع به عنوان فیضی که خدا می‌بخشد و به محبت به عنوان هدیه‌ای از خدا نگاه می‌کنیم، ولی مسیح خداوند هر چیزی است که بدان نیازمندیم.

بسیاری اوقات در نیازهایم به مسیح به عنوان شخصیتی دور و جدا نگاه می‌کردم و نمی‌توانستم او را عملا با چیزهایی که فقدانشان را به شدت احساس می‌کردم منطبق کنم. برای مدت دو سال تمام در آن نوع تاریکی کورمال راه می‌رفتم و دنبال خصوصیات والایی بودم که اطمینان داشتم زندگی مسیحی باید دارا باشد و البته در این کوشش به جایی نمی‌رسیدم و سپس یک روز در سال ۱۹۳۳ نوری از آسمان بر من تابید و من دیدم که مسیح با تمام پری‌اش توسط خدا برای من مقرر شده است. چه حقیقت عظیمی! همه چیزها در پرتو این حقیقت چقدر تو خالی شدند! و وقتی آنها را خارج از رابطه با مسیح داریم چقدر مرده‌اند. هرگاه به این حقیقت پی ببریم زندگی تازه‌ای برای ما شروع شده است. آنگاه تقدس و محبت ما ارزش و جای خاصی می‌یابد. خود عیسای مسیح جواب تمام درخواست‌های خدا از ما در ما می‌شود. باز هم نزد برادری که گفته شد تحملش برای شما مشکل است برگردید، ولی این بار نزد خدا رفته بگویید: «خداوند، حداقل برای خودم کاملا روشن شده که با قدرت خودم نمی‌توانم این شخص را محبت کنم، ولی اکنون می‌دانم حیاتی در من است؛ یعنی حیات پسرت و می‌دانم قانون این حیات محبت است و آن حیات در من جز محبت نمودن کار دیگری نمی‌کند.»

نیازی ندارد خودتان کوشش زیادی کنید. کافی است در او آرام بگیرید و به حیات او در خودتان حساب کنید. با جرأت بروید و آن برادر را ملاقات کرده با او صحبت کنید و مسأله جالب اینجاست که می‌بینید کاملا ناخودآگاهانه او به خوشایندترین شکل ممکن حرف می‌زنید و می‌بینید که بی‌اختیار او را دوست دارید و ناخودآگاهانه او را برادر می‌دانید. با او آزادانه و بی‌ریا صحبت می‌کنید و در راه بازگشت به منزلتان از خود می‌پرسید: «چطور شد این دفعه یک ذره هم مضطرب نشدم و کوشش نکردم و هیچ هم عصبانی و دلخور نشدم. خداوند به طریق غیرقابل وصفی با من بود و محبت او در من پیروز شد.» کار حیات او در ما حقیقتا خود به خود و بدون کوششی از جانب ما صورت می‌گیرد. قانون بسیار مهم این است که سعی نکنیم، بلکه اعتماد کنیم و به قدرت خودمان متکی نباشیم، بلکه به او، زیرا جریان حیات است که آشکار می‌کند ما «در مسیح» حقیقتا چه هستیم، زیرا از چشمه حیات آب شیرین می‌جوشد.

بسیاری از ما سعی می‌کنیم نقش مسیحی بودن را بازی کنیم و زندگی بسیاری از مسیحیان بیشتر یک تقلید است.

آنها «روحانی‌وار» زندگی می‌کنند، «روحانی‌وار» صحبت می‌کنند و حالت‌های «روحانی» به خود می‌گیرند، ولی تمام کار را خودشان با نیروی خودشان انجام می‌دهند. همان کوششی که می‌کنند باید آنها را متوجه کند که یک جای کار ایراد دارد. آنها خود را وادار می‌کنند تا از انجام دادن این کار، از گفتن آن حرف و از خوردن آن چیز خودداری کنند و چقدر هم این کوشش دشوار است. درست مثل این است که شخصی سعی کند زبانی را که صحبت کند که زبان خودش نیست. هر چقدر هم که سعی کند نمی‌تواند آن زبان دیگر را به طور روان و خود به خود صحبت کند، بلکه باید خود را متوجه کرده سعی کند تا زبان بیگانه را درست حرف بزند، ولی وقتی به صحبت کردن به زبان خودمان می‌رسیم، هیچ چیز آسان‌تر از آن نیست، حتی وقتی هم هیچ حواسمان نیست باز هم زبان خودمان را راحت، خود به خود و به طور کامل صحبت می‌کنیم. همان روان بودن ما در آن به همه نشان می‌دهد که در اصل چه ملیتی داریم.

زندگی ما زندگی مسیح است که توسط روح‌القدس در ما ساکن شده و قانون این حیات در ما و خود به خود وجود دارد. به محض اینکه این حقیقت را دریابیم از تلاش دست کشیده، تظاهر نمودن را کنار خواهیم گذاشت. هیچ چیز مثل نقش بازی کردن در زندگی ایماندار نمی‌تواند مخرب باشد و هیچ چیز بیشتر از این باعث برکت نیست که از هر کوششی دست بکشیم و دیدگاه‌هایمان طبیعی شوند. آنگاه حرف‌هایمان، دعا‌هایمان و تمام زندگی‌مان بیان خود به خود و غیراجباری حیاتی خواهد بود که در ما وجود دارد. آیا کشف کرده‌ایم که خداوند چقدر نیکوست؟ او در ما هم به همان اندازه نیکوست! آیا به عظمت قدرت او پی برده‌ایم؟ حیات او در ما همانقدر پر قدرت است! خدا را شکر، حیات او چون گذشته قدرت دارد و در زندگی کسانی که شهادت باور کردن کلام خدا را دارند حیات الهی با قدرتی که ابد از آنچه در قدیم ظاهر می‌شده کمتر نیست، آشکار می‌شود. منظور عیسای خداوند از گفتن این مطلب چیست که می‌فرماید: «تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد» (متی ۵: ۲۰).

قبلا دیدیم که مسیح به مقایسه بین آنچه شریعت موسی می‌خواهد و درخواست‌های فوق‌العاده خودش ادامه می‌دهد و این کار را توسط تکرار مرتب کلمات «شنیده‌اید به اولین گفت شد... لیکن من به شما می‌گویم» انجام می‌دهد. در حالی که انسان سال‌ها سعی کرده بود به معیارهای شریعت برسد و پیوسته شکست خورده بود، حال چگونه مسیح می‌توانست معیارهای والاتری بگذارد؟ مسیح این کار را می‌توانست بکند، زیرا به حیات خودش اعتماد داشت. او از عملی ساختن همان خواسته‌ها در خودش هم واهمه‌ای ندارد. در واقع ما با مطالعه قوانین ملکوت در متی ۵-۷ احساس آسایش می‌کنیم، زیرا همان قوانین نشان می‌دهند که خداوند ما چه اعتماد قاطعی به حیات خودش که برای فرزندانش مهیا کرده دارد. این سه فصل انتظارات خدا را برای یک زندگی روحانی نشان می‌دهند. عظمت درخواست‌های او از ما نشان‌دهنده این است که او چقدر برای انجام درخواست‌هایش از کفایت منابعی که در ما نهاده مطمئن است. خدا هرگز از ما چیزی نمی‌خواهد که خودش انجام ندهد، ولی ما باید خودمان در آن انجام این درخواست‌ها به خود او بسپاریم.

آیا با موقعیت دشواری رو به رو هستیم؟ آیا مسأله ما تشخیص درست و غلط یا خیر و شر است؟ ما نیازی به جستجوی حکمت نداریم، ما دیگر لازم نیست به درخت معرفت نیک و بد متوسل شویم. ما مسیح را داریم که برای ما حکمت خدا شده است. قانون روح حیات در عیسای مسیح به طور مرتب معیارهای درست و غلط او را با ما در میان می‌گذارد و همراه آنها نیز نشان می‌دهد که با آن موقعیت چگونه باید با دیدگاه روح رو به رو شویم. مرتباً چیزهایی در زندگی ما اتفاق خواهد افتاد که حس درستکاری مسیحی ما را مورد حمله قرار می‌دهد و همین‌ها عکس‌العمل‌های ما را امتحان می‌کنند. ما باید اصل صلیب را یاد بگیریم؛ یعنی معیار ما اکنون انسانیت کهنه نیست، بلکه انسانیت تازه «که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است» (افسیسیان ۴: ۲۲-۲۴). «خداوندا، من حقی ندارم که از آن دفاع کنم هر چه دارم از طریق فیض توست و همه چیز در توست!»

از یک پیرزن ژاپنی شنیدم که روزی دزدی به خانه‌اش حمله کرده او را ترسانیده بود. این زن با ایمان ساده ولی عملی خود برای آن مرد غذا تهیه کرده و سپس کلیدهای اتاق‌هایش را به او سپرده بود. دزد از رفتار این زن فوق‌العاده خجالت زده شده بود و خدا از همین طریق با او صحبت کرد. حالا طبق گفته همان زن آن دزد برادر روحانی او در مسیح شده است. بسیاری از مسیحیان اصول زیادی از کلام می‌دانند، ولی زندگی‌شان مغایر با دانششان است. آنها همه چیزها را درباره فصل‌های ۱-۳ افسسیان می‌دانند، ولی فصل‌های ۴-۶ را عملی نمی‌کنند. بهتر می‌بود اصولی

نمی‌داشتیم تا اینکه داشته باشیم و عمل نکنیم. آیا خدا فرمانی داده است؟ پس خودتان را به او بسپارید تا شما را وسیله انجام دستوراتش بنماید. خداوند کمکمان کند تا دریابیم که اصل اساسی زندگی مسیحی در این خلاصه می‌شود که ما فراتر از آنچه حق و صحیح است برویم تا آنچه را که پسندیده خداست به انجام رسانیم.

وقت را دریابید

در مورد موضوع رفتار مسیحی یک نکته مهم دیگر هم لازم است اضافه شود. کلمه «رفتار کردن» همانطور که می‌دانیم معنی دیگری هم در بردارد. در مرحله اول رفتار کردن؛ یعنی اخلاق و رفتار ما با دیگران، ولی مفهوم حرکت به سوی جلو را هم در خود دارد. رفتار کردن؛ یعنی راه رفتن، پیشرفت کردن و ادامه دادن و حالا به طور خلاصه موضوع پیشروی به سوی هدف را مطالعه می‌کنیم: «پس باخبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید نه چون جاهلان، بلکه چون حکیمان و وقت را دریابید، زیرا این روزها شیریر است. از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست» (افسیان ۵: ۱۵-۱۷). متوجه خواهید شد در آیات فوق رابطه‌ای بین وقت، حکمت و حماقت وجود دارد. «چون حکیمان... رفتار کنید، وقت را دریابید... بی‌فهم مباشید». این مهم است. حالا می‌خواهم توجه شما را به دو قسمت دیگر از کلام جلب کنم که همین چیزها به نحوی مشابه مطرح می‌شوند.

«در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود... پنج دانا و پنج نادان بودند، اما نادانان مشعل‌های خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند... و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می‌آید به استقبال وی بشتابید. پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته مشعل‌های خود را اصلاح نمودند. نادانان گفتند... مشعل‌های ما خاموش می‌شود... و در حینی که ایشان... به جهت خرید می‌رفتند داماد برسد و آنانی را که حاضر بودند با وی به عروسی داخل شده در بسته گردید و بعد از آن باکره‌های دیگر نیز آمدند...» (متی ۲۵: ۱-۱۳). «و دیدم که اینک بره بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند... اینانند... که باکره هستند و آنانند که بره را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا بره باشند و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند» (مکاشفه ۱۴: ۱-۵).

در کتاب مقدس به آیات زیادی برمی‌خوریم که نشان می‌دهند آنچه را خدا شروع کرد، خودش نیز به پایان خواهد رسانید. منجی ما تا به انتها نجات‌دهنده است. هیچ ایماندار به مسیح در نهایت «نیمه نجات یافته» نخواهد بود، هر چند که اکنون در مورد ما اینطور گفته شود. خدا هر شخصی را که به او ایمان دارد کامل خواهد گردانید. این چیزی است که بدان ایمان داریم و برای آنچه الان می‌خواهم بگویم باید این حقیقت را در نظر داشته باشیم. ما هم مثل پولس «اعتماد داریم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد آن را تا روز عیسای مسیح به کمال خواهد رسانید» (فیلیپیان ۱: ۶). برای قدرت خدا حد و مرزی وجود ندارد. او «قادر است... در حضور جلال خدا خود شما را بی‌عیب به فرحی عظیم قائم فرماید» (یهودا آیه ۲۴، دوم تیموتاؤوس ۱: ۱۲، افسسیان ۳: ۲۰). به هر حال وقتی که به جنبه عملی کار خدا در زندگی‌مان در زمان حال و بر روی زمین توجه می‌کنیم با مسأله زمان مواجه می‌شویم.

مکاشفه ۱۴: ۴ درباره نوبرها صحبت می‌کند، در حالی که در آیه ۱۵ صحبت از حصاد است. فرق بین نوبر و حصاد چیست؟ مسلماً از نظر جنس با هم فرقی ندارند، زیرا از یک نوع محصولند. تنها تفاوتشان در زمان رسیدن آنهاست. بعضی میوه‌ها قبل از دیگران می‌رسند و نوبر می‌شوند. شهر موطن من در ایالت فوکین شهرت خاصی برای پرتغال‌هایش دارد. بدون تعصب معتقدم در هیچ جای دنیا چنین پرتغال‌هایی یافت نمی‌شود. وقتی در ابتدای فصل پرتغال به این تپه‌ها نگاه می‌کنیم تمام باغ‌ها سبزند، ولی اگر با دقت نگاه کنید به طور پراکنده پرتغال‌های طلایی به چشم می‌خورد، این نکته‌های پراکنده طلایی در میان آن باغات سبز پررنگ، منظره زیبایی به وجود می‌آورند. بعدها تمام محصول خواهد رسید و تمام باغ‌ها طلایی خواهند شد، ولی اکنون فقط این نوبرها جمع‌آوری می‌شوند. آنها را با دقت تمام می‌چینند و همین‌ها هستند که بالاترین قیمت را در بازار دارند و گاهی سه برابر بیشتر از هنگام برداشت محصول به فروش می‌رسند.

همه میوه‌ها بالاخره خواهند رسید، ولی بره در جستجوی نوبرهاست. «دانایان» در مثل مسیح آنهایی نیستند که فقط کارهای بهتری کرده‌اند، بلکه کسانی هستند که پیش از موعد مقرر امین بوده و درست عمل کرده‌اند. دیگران هم مطابق کلام باکره بودند، البته باکره‌های نادان ولی نه دروغین. آنها همراه دانایان برای ملاقات داماد رفته بودند. آنها

هم در چراغ‌هایشان روغن داشتند و چراغ‌هایشان می‌سوخت، اما حساب دیر کردن داماد را نکرده بودند و حالا که چراغ‌هایشان رو به خاموشی بود، روغن اضافه هم در ظرف‌هایشان نداشتند و دیگران هم آنقدر نداشتند که به آنها بدهند. بعضی‌ها درمورد این سخنان خداوند به نادانان دچار اشکال می‌شوند که می‌فرماید: «من شما را نمی‌شناسم» می‌پرسند اگر اینها هم نمونه فرزندان حقیقی خدا هستند (چنانکه در دوم قرن‌تیا ۱: ۲ می‌خوانیم) «نامزد ساختن تا باکره عقیقه به مسیح بسپاریم» چگونه می‌توانست به آنها بگوید «من شما را نمی‌شناسم؟» اما باید منظور کلی این مثل را در نظر بگیریم. هدف این است که امتیاز خدمت کردن به او در آینده برای فرزندان وجود دارد که با عدم آمادگی امکان دارد آن را از دست بدهند.

در این مثل می‌خوانیم که آن پنج باکره نادان پشت در آمدند و گفتند: «خداوندا برای ما باز کن» چه دری؟ مسلماً منظور از آن در نجات نیست. اگر شما نجات نداشته باشید نمی‌توانید به پشت در بهشت بیایید و بگویید. پس وقتی خداوند می‌گوید: «شما را نمی‌شناسم» این کلمات را در یک موقعیت کاملاً محدود و مشخص به کار می‌برد که با مثال زیر می‌توان بهتر و روشن‌تر متوجه آن شد. در شهر شانگهای روزی پسر یک قاضی دادگاه جزائی به جرم تخلف رانندگی بازداشت شد. او را به دادگاه آوردند و در دادگاه متوجه شد که پدرش به عنوان قاضی پشت میز نشسته است. مطابق قانون اسم و اسم فامیل و آدرس پسر از او سؤال شد. پسر با حیرت رو به پدر کرده گفت: «پدر یعنی تو مرا نمی‌شناسی؟» و پدر در حالی که با چکش مخصوص به میز می‌کوبید بسیار جدی جواب داد: «مرد جوان من تو را نمی‌شناسم، اسمت چیست؟» و آدرس را هم بگو، البته منظور پدر از این گفته این نبود که فرزندش را اصلاً ندیده و نمی‌شناسد. در خانواده و منزل او را می‌شناسد، ولی در این مکان و زمان خاص، در این رابطه او را نمی‌شناسد. هر چند آن پسر هنوز فرزند پدر است، ولی باید از تمام مراحل قانونی دادگاه بگذرد و جریمه‌اش را بپردازد.

بله هر ده باکره در چراغ‌هایشان روغن داشتند. آنچه نادانان را از دانایان جدا می‌کند این است که روغن اضافی در ظرف‌هایشان نداشتند. آنها به عنوان مسیحیان حقیقی در مسیح حیات دارند و در مقابل مردم شاهد او هستند، ولی شهادت آنها ضعیف است و زندگی بخور و نمیری از لحاظ روحانی می‌گذرانند. آنها روح‌القدس را دارند، ولی می‌توان گفت: «پری روح» را ندارند. وقتی بحرانی پیش می‌آید باید بیرون رفته روغن بیشتری برای خود تهیه کنند و البته در آخر هر ده باکره روغن کافی داشتند، ولی تفاوت آنها در این حقیقت است که دانایان به موقع روغن کافی داشتند، در حالی که نادانان وقتی که بالاخره روغن بدست آورند، هدفی را که برایش روغن می‌خواستند از دست داده بودند. تمام تأکید بر سر وقت است و این نکته‌ای است که مورد تأکید خداوند است و در انتهای مثل نیز شاگردانش را تشویق می‌کند که نه تنها شاگرد باشند، بلکه شاگردانی هوشیار و بیدار باشند.

«مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید» (افسیان ۵: ۱۸). در متی ۲۵ تأکید اصلی بر پذیرش قلبی مسیح یا حتی آمدن روح‌القدس بر خادمین برای عطایای روحانی نیست. مسأله داشتن روغن اضافی در ظرف است و اینکه هر چه زمان انتظار به طول انجامد، نور تداوم داشته باشد. این موضوع به وسیله پری مداوم روح‌القدس در ما عملی می‌شود (زیرا در مثل هم چراغ هم ظرف ما هستیم). کدام مسیحی می‌تواند ابدیت را در آسمان بدون داشتن پری درونی بسربرد؟ مسلماً هیچ کدام از باکره‌ها نمی‌توانند از این مسأله فرار کنند. پس خداوند تمام قدم‌ها را برمی‌دارد تا ما را از هم اکنون به آگاهی آن پری برساند. «پس بیدار باشید، زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.» «در حال پر شدن» در اینجا (افسیان ۵: ۱۸) اصطلاحی غیرمتداول می‌باشد که در رابطه با روح‌القدس به کار رفته است. «بگذارید به طور مرتب پر شوید»، صحبت از یک مرحله خاص مثل پنطیکاست نیست، بلکه حالتی است که باید همیشه و همه وقت داشته باشیم و چیزی خارجی نیست، بلکه درونی است. مسأله عطایای روحانی یا تجلی خارجی آن نیست، بلکه حضور شخصی فعالیت روح‌القدس در روح‌های ماست که تضمین می‌کند نور در این ظرف در صورت لزوم ساعت‌ها بعد از نیمه شب نیز فروزان بوده و ضعیف نمی‌شود.

علاوه بر این، مسأله کاملاً شخصی نیست، چنانکه در آیه بعدی (افسیان ۵: ۱۹) می‌خوانیم این پری چیزی است که با دیگر ایمانداران نیز در یک وابستگی متقابل در میان گذاشته می‌شود، زیرا «از روح پر شدن» به زبان این آیه فقط «با فیض در دل‌های خود سرود خواندن» نیست، بلکه «با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کردن» هم می‌باشد. برای بعضی از ما تک سرایی کار آسانی است، ولی وقتی می‌خواهیم در یک گروه چهار نفری یا حتی دو نفری بسراییم مسأله مشکل می‌شود. با این وصف پیام اصلی قسمت دوم رساله به افسسیان «یگانگی روح»

است (به افسسیان ۴: ۳ و ۱۵ و ۱۶ رجوع شود). پری روح به ما داده شده تا با یکدیگر در حضور تخت خداوند سرودی تازه بسراییم (مکاشفه ۱۴: ۳).

برگردیم به مسأله اصلی مورد تأکیدمان، تکرار می‌کنم که حماقت و حکمت مربوط به زمان پری روح است؛ یعنی اگر آدم حکیمی هستید این پری را زودتر می‌طلبید، اما اگر نادان باشید این کار را به بعدها موکول خواهید کرد. بعضی از ما والدین هستیم و بچه داریم. بچه‌ها چقدر در رفتار و اخلاقشان متفاوت هستند! گاهی می‌بینیم که یکی از گفته ما اطاعت می‌کند، در حالی که دیگری فکر می‌کند با طفره رفتن و به تعویق انداختن می‌تواند از انجام آن کار اجتناب کند. اگر شما آنقدر ضعیف باشید که برای فرار او راهی بگذارید، در آن صورت کسی که از اطاعت کردن سر باز زده زرنگ و داناست، زیرا موفق شده که هیچ کاری نکند، ولی اگر سر حرفتان بایستید و دستور شما راه گریزی نداشته باشد و در نهایت می‌باید اطاعت شود در این صورت مسلماً فرزندی عاقل‌تر است که فوراً آن را به مرحله اجرا درآورده است. درمورد اراده خدا تکلیفتان را روشن کنید، اگر کلام خدا غیرقابل اعتماد و تخفیف‌پذیر است در آن صورت اگر سعی کنید به نحوی از زیر آن شانه خالی کنید و آن را انجام ندهید ممکن است نادان نباشید، ولی اگر خدا، خدای تغییرناپذیری است که در اراده خود تغییری نمی‌دهد، پس عاقل باشید و وقت را دریابید و در وهله اول به دنبال چیزهایی باشید که آن ذخیره اضافی روغن را در ظرف شما مهیا سازند «تا پر شوید تا تمامی پری خدا» (افسسیان ۳: ۱۹).

این مثل مسیح البته به همه سؤالات ما پاسخ نمی‌دهد. نادانان چگونه روغن تهیه کردند، نمی‌دانیم و هیچ جا گفته نشده که خدا چه قدم‌های دیگری ممکن است بردارد تا تمام فرزندان را بتدریج به مرحله کمال برساند. ما به اینها کار نداریم. ما در اینجا با نوبرها کار داریم. ما تشویق شده‌ایم که پیش بتازیم نه اینکه فکرمان را به این متمرکز کنیم که اگر پیش نرویم چه خواهد شد. ما نمی‌توانیم با طفره رفتن از رسیدن به پختگی و کمال اجتناب کنیم، ولی حکمت رابطه مستقیم با وقت دارد. آنانی که عاقلند وقت را درمی‌یابند، درست همانطوری که خودنویس من حالا پر از جوهر و آماده استفاده است، دانایان هم در پری روح در دست‌های خدا وسایل آماده‌ای هستند که پیوسته در دسترس او بوده با او همکاری می‌کنند. به پولس رسول نگاه کنید، او غیرت عجیبی دارد و دیده است که هدف خدا برای ما «به کمال زمان‌ها» بستگی دارد. او از کسانی است که توسط آرام گرفتن در نجاتی که قرار است «در زمان‌های آینده» به طور کامل مکشوف شود، از «اول امیدوار به مسیح» است (افسسیان ۲: ۷، ۱: ۱۲) و با در نظر گرفتن همه اینها چه می‌کند؟ او راه می‌رود و نه فقط راه می‌رود، بلکه می‌دود «پس من چنین می‌دوم نه چون کسی که شک دارد» (اول قرنتیان ۹: ۲۶) و «به سوی مقصد می‌کوشم به جهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است» (فیلیپیان ۳: ۱۴).

اغلب مردم به مرحله درک مسایل روحانی رسیده، شروع به حرکت کردن و پیش رفتن با مسیح می‌کنند، این احساس در من پیش می‌آید که «ای کاش ۵ سال زودتر به این حقیقت رسیده بودم». حتی اگر هم پیش می‌رویم وقت خیلی تنگ است و نیاز مبرمی به جدیت و فوریت هست، زیرا به خاطر داشته باشید صحبت این نیست که نهایتاً چه عایدان خواهد شد، بلکه موضوع این است که خداوند اکنون چه می‌خواهد. خداوند امروز به وسایل آماده احتیاج دارد. چرا؟ «زیرا این روزها شریر است». وضعیت در میان جامعه مسیحی قدری مأیوس‌کننده است و ای کاش متوجه آن بشویم. خداوند ممکن است مجبور شود زندگی ما را زیر و رو کند. پولس مجبور شد بگوید: «همچون طفل سقط شده‌ام.» او لازم بود از میان بحران‌های بسیاری گذرانده شود تا به جایی برسد که بود و تازه باز هم خود را به پیش کشیده جلو میراند. همیشه مسأله زمان مطرح است. شاید لازم باشد که خدا در ما کاری را به سرعت انجام دهد و آن را در یک زمان کوتاه به عمل آورد، ولی اوست که باید این کار را بکند نه ما. باشد که چشم‌های دل‌هایمان روشن شده بدانیم که «امید دعوت‌مان» چیست و آنگاه باشد که راه برویم، نه اینکه بدویم، مانند کسانی که «فهمیده‌اند اراده خدا چیست» (افسسیان ۱: ۱۸، ۵: ۱۷). خداوند همیشه جان‌هایی را که از کوشش‌های خودشان مأیوس شده‌اند دوست دارد.

«خلاصه ای برادران من در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید. اسلحه تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید... تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را بجا آورده بایستید... پس کمر خود را به راستی بسته، جوشن عدالت را در بر کرده بایستید و نعلین را در پا کنید... سپر ایمان را بکشید... خود نجات و شمشیر روح را بردارید و با دعا... بیدار باشید» (افسسیان ۶: ۱۰، ۱۱ و ۱۸-۱). تجربه مسیحی با نشستن شروع شده با راه رفتن ادامه می‌یابد، ولی به اینجا ختم نمی‌شود. هر مسیحی باید همچنین یاد بگیرد که بایستد. هر کدام از ما باید برای مبارزه آماده باشیم. باید یاد بگیریم چگونه با مسیح در جای‌های آسمانی بنشینیم و باید بدانیم چگونه رفتاری شایسته او بر روی زمین داشته باشیم، اما باید بدانیم در مقابل دشمن هم چگونه بایستیم. در سومین قسمت رساله به افسسیان، این مبارزه موضوع اصلی بحث ماست (افسسیان ۶: ۱۰ - ۲۰) که پولس آن را «کشتی گرفتن با روح‌های شریر» می‌نامد.

ابتدا یک بار دیگر به خاطر بیاوریم که در این رساله مسایل به چه ترتیبی مطرح شده‌اند. ترتیب بدین قرار است: «بنشینید، راه بروید و بایستید»، زیرا هیچ مسیحی نمی‌تواند امیدوار باشد که می‌تواند بجنگد مگر اینکه یاد بگیرد که ابتدا در مسیح و در آنچه او به انجام رسانده آرام گیرد و سپس از طریق قدرت روح‌القدس که در درون او عمل می‌کند، عملاً هم از مسیح پیروی نموده، زندگی مقدسی بر زمین داشته باشد. هرگاه شخص در هر کدام از آنها کمبودی داشته باشد، صحبت از جنگ روحانی هم چیزی جز حرف نیست و هرگز حقیقت آن را دریافت نمی‌کند. شیطان چنین شخصی را به آسانی نادیده گرفته برای او ارزشی قائل نمی‌شود، ولی همان مسیحی «در مسیح و توانایی قوت او» می‌تواند زور آور باشد، فقط در صورتی که به ارزش برخیزانیده شدن مسیح و ساکن شدن او در خود پی برده باشد (افسسیان ۶: ۱۰ با ۱: ۱۹، ۳: ۱۶ مقایسه شود). هرگاه این دو درس کاملاً خوب فهمیده و یاد گرفته شود سومین اصل زندگی مسیحی که در کلمه «ایستادن» خلاصه می‌شود، قابل درک می‌گردد.

خدا یک دشمن بزرگ دارد که روح‌های شریر بسیاری (که فرشتگان سقوط کرده می‌باشند) تحت قدرت او عمل می‌کنند تا جهان را با شرارت پیش برده، خدا را از ملکوتش جدا سازند. آیه ۱۲ توضیح چیزهایی است که اطراف ما رخ می‌دهند. ما فقط «جسم و خون» را می‌بینیم که علیه ما در کارند؛ یعنی اینکه ما جهانداران و حکمرانان و سیستم‌های جهانی و گناهکاران و مردان شریر را می‌بینیم. پولس می‌گوید نه کشتی گرفتن ما با اینها نیست، بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهانداران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی می‌باشد. به طور خلاصه جنگ ما با مکرهای خود شیطان است. دو نوع سلطنت در جنگند. خدا جهان را برای سلطنت خود می‌خواهد و شیطان هم می‌خواهد که اختیار و قدرت خدا را غصب کند و کلیسا دعوت شده است که را از موقعیت فعلی‌اش پایین انداخته مسیح را سر همه بگرداند. ما درباره این وظیفه چه می‌کنیم؟

حالا می‌خواهم مسأله این جنگ روحانی را ابتدا به طور کلی در رابطه با زندگی شخصی مسیحی و سپس در جزئیات بیشتر در رابطه با کاری که خداوند به عهده ما سپرده بررسی کنم. حملات مستقیم زیادی از طرف شیطان متوجه فرزندان خدا می‌باشد. البته نباید آن در دسرهایی را که نتیجه ناطاعتی‌های خودمان است به شیطان نسبت دهیم. باید تاکنون دانسته باشیم که این دو را از هم تشخیص دهیم، ولی حملات شیطان گاهی متوجه جسم ایمانداران می‌شود، حملاتی که جسم و فکر آنها را در بر می‌گیرد و باید با آنها با جدیت رو به رو شویم. در ضمن مطمئناً تعداد بسیار کمی نیز وجود دارند که چیزی از حملات دشمن بر زندگی روحانی‌شان نمی‌دانند. آیا اجازه می‌دهیم این حملات بی‌دفاع بمانند؟ ما موقعیت خود را با مسیح در جای‌های آسمانی داریم و یاد می‌گیریم که چگونه در مقابل دنیا رفتار کنیم، ولی چگونه باید خودمان را از دست دشمن خدا و دشمن خودمان آزاد سازیم؟ کلام خدا می‌فرماید: «بایستید»، «سلاح تمام خدا را در بر کنید تا بتوانید در مقابل مکرهای ابلیس مقاومت کنید».

کلمه یونانی «ایستادن» که در آیه ۱۱ با کلمه «در مقابل» آمده است بدین معنی است که «موقعیت خودتان را حفظ کنید». در این فرمان خداوند، حقیقت با ارزشی نهفته است. این حکم در مورد تهاجم به قلمرو بیگانه نیست. جنگ در

اصطلاح امروزی دستور «پیشروی» است. لشکرها به داخل کشورهای دیگر پیشروی می‌کنند تا آن را اشغال کرده به تصرف درآورند. خدا به ما نگفته این کار را بکنیم. ما لازم نیست پیشروی کنیم، بلکه باید بایستیم. کلمه «بایستد» نشان می‌دهد که سرزمینی که مورد حمله دشمن است در واقع متعلق به خدا و در نتیجه مال ماست. ما لازم نیست برای بدست آوردن آن کشمکش کنیم. تقریباً تمام سلاح‌های جنگ ما در افسسیان شرح داده شده، صرفاً تدافعی می‌باشند. حتی شمشیر نیز می‌تواند در عین حال که برای حمله است به عنوان یک اسلحه دفاعی به کار رود.

فرق بین جنگ تهاجمی و جنگ تدافعی در این است که در جنگ تدافعی ما زمین را به تصرف درآورده‌ایم و حالا می‌خواهیم آن را حفظ کنیم، در حالی که در جنگ تهاجمی ما برای برای بدست آوردن آن می‌جنگیم و دقیقاً همین تفاوت بین جنگی وجود دارد که عیسای مسیح وارد آن شد و جنگی که ما خودمان باید بجنگیم. بدین معنی که جنگ مسیح حمله‌ای بود و جنگ ما تدافعی است. مسیح علیه شیطان جنگید تا پیروزی را بدست آورد و از طریق صلیب، جنگ را به دروازه جهنم کشاند و اسیری را به اسارت برد (افسسیان ۴: ۸ و ۹). امروز ما با شیطان می‌جنگیم، ولی تنها به این علت که پیروزی را که مسیح قبلاً برای ما مهیا کرده محکم نگه داریم. خدا به وسیله قیام، پسرش را به عنوان فاتح تمام قلمرو تاریکی معرفی کرد و سرزمینی را که مسیح بدست آورد به ما داده است. لازم نیست ما برای بدست آوردنش بجنگیم، فقط باید در مقابل تمام نیروهایی که می‌خواهد آن را از دستمان خارج کنند، مقاومت کنیم.

وظیفه ما محکم نگه داشتن است نه حمله و اینجا مسأله پیشروی مطرح نیست، بلکه تسلط مسیح مطرح است. خدا در شخصیت عیسای مسیح پیروز شده است و پیروزی خود را به ما داده تا آن را نگه داریم. در محدوده مسیح شکست دشمن حقیقتی است که قبلاً به وقوع پیوسته و به کلیسا داده شده تا او را همچنان شکست خورده نگه دارد. شیطان موجودی است که باید با کوشش‌های خود حملاتی علیه ما بکند تا ما را از محدوده‌مان بیرون بیندازد. از جانب ما لازم نیست برای اشغال زمینی که مال ماست جنگی صورت گیرد. در مسیح ما پیروز هستیم و حتی مطابق رومیان ۸: ۳۷ «از حد زیاده نصرت یافته‌ایم». بنابراین ما در او ایستاده‌ایم، پس امروز ما برای پیروزی نمی‌جنگیم، بلکه از مکان پیروزی می‌جنگیم. ما نمی‌جنگیم تا پیروزی را بدست آوریم، بلکه می‌جنگیم، چون در مسیح پیروز هستیم. افرادی پیروزمندند که در پیروزی که توسط خداوند به آنها داده شده آرام می‌گیرند.

هرگاه به منظور بدست آوردن پیروزی بجنگید، جنگ را از همان ابتدا باخته‌اید. تصور کنید که شیطان در خانه یا در محل کار به شما حمله می‌کند. مشکلات هجوم می‌آورند، عدم تفاهم زیاد می‌شود و در موقعیتی قرار می‌گیرد که نه می‌توانید آن را حل کنید نه می‌توانید از آن فرار کنید. روزه می‌گیرید، روزهای زیادی را در کشمکش و مبارزه می‌گذرانید، ولی هیچ تفاوتی نمی‌بینید، چرا؟ شما سعی می‌کنید برای بدست آوردن پیروزی بجنگید و با این کار در واقع سرزمینی را که متعلق به شماست به دشمن واگذار کرده‌اید، زیرا پیروزی برای شما هنوز امری بعید است که نمی‌توانید به آن برسید و برای بدست آوردنش می‌کوشید. خود من یک بار دقیقاً در چنین وضعیتی قرار گرفتم و خداوند دوم تسالونیکیان را به یاد من آورد که درمورد شیطان می‌نویسد: «عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد» و فکر کردم که فقط کافی است که عیسای مسیح فقط بدمد تا کار دشمن را یکسره سازد و من دارم سعی می‌کنم که طوفانی به پا کنم! آیا شیطان یک بار برای همیشه شکست داده نشده است؟ پس این پیروزی من هم قبلاً بدست آمده است.

تنها کسانی که می‌نشینند می‌توانند بایستند. قدرت ایستادن ما مانند رفتار کردن، در وهله اول بستگی به نشستن ما با مسیح دارد. رفتار کردن و ایستادن شخص مسیحی از قدرتی که در موضع خود در مسیح دارد ناشی می‌شود. هرگاه شخص در پیشگاه خدا ننشیند نمی‌تواند امید داشته باشد که در مقابل شیطان بایستد. هدف اول شیطان این نیست که ما را به گناه بکشاند، بلکه فقط می‌خواهد به وسیله دور کردن ما از زمین، پیروزی کامل (که مسیح ما را بر آن قرار داده) این کار را برای ما آسان‌تر نماید. شیطان از طریق سر و قلب یعنی از راه فکر و احساسات، آرامش ما را در مسیح و راه رفتن ما را در روح مورد حمله قرار می‌دهد، ولی برای هر جنبه حمله او سلاح تدافعی برای ما مهیا شده است. کلاه خود و جوشن، کمربند و نعلین بر روی همه سپر ایمان کشیده شده تا تیرهای آتشین شیطان را خاموش کند. ایمان می‌گوید: «مسیح برخیزانیده شده»، ایمان می‌گوید: «او به وسیله روح خودش در ما ساکن است» (افسسیان ۱: ۲۰، ۲: ۸، ۳: ۱۲ و ۱۷).

از آنجایی که او پیروز است، ما نیز پیروزیم، اگر فقط ما سعی نکنیم پیروزی را بدست آوریم، بلکه تنها در آن ساکن شده از آن نگهداری کنیم، خواهیم دید که دشمن کاملاً ریشه‌کن شده است. ما نباید از خدا بخواهیم که ما را قادر سازد که بر دشمن غلبه کنیم و نه اینکه حتی منتظر بمانیم تا خدا پیروز شود، بلکه باید او را به خاطر اینکه قبلاً پیروز شده است شکر کنیم. او پیروز است و فقط مسأله ایمان به او مطرح است. اگر ما به خداوند اعتماد داریم با بیش از طلبیدن در دعا به ستایش و حمد او پردازیم. هر چه ایمان ما به او ساده‌تر و روشن‌تر باشد، کمتر در چنین موقعیت‌هایی استغاثه می‌کنیم و بیشتر او را می‌ستاییم. باز می‌گوییم ما در مسیح پیروز هستیم. واضح است که با در نظر گرفتن این حقیقت هرگاه باز برای پیروزی دعا می‌کنیم، شکست را پذیرفته‌ایم، زیرا موقعیت اصلی و واقعی خودمان را کنار گذاشته‌ایم (مگر اینکه آن دعا توأم با ستایش باشد).

از شما می‌پرسم که آیا شکست را تجربه کرده‌اید؟ آیا تا به حال پیش آمده که آرزو کنید روزی به حدی قوی شوید که بتوانید پیروز گردید؟ در این صورت دعای من برای شما همان دعای پولس برای کلیسای افسس است که خدا چشمان شما را بگشاید تا خود را با او نشانیده ببینید و او را هم «بالتر از هر ریاست و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود» (افسیسیان ۱: ۲۰ و ۲۲). مشکلات شما ممکن است عوض نشوند و غرش شیر ممکن است به حد نهایت خود برسد، ولی دیگر لازم نیست به پیروزی امیدوار باشید، زیرا در مسیح عیسی شما پیروز هستید.

در نام او

ولی این تمام جریان نیست. افسسیان ۶ به چیزی بیش از جنبه شخصی جنگ ما توجه می‌کند و به کار خدا که به عهده ما گذارده شده نیز می‌پردازد. این کار اعلام سرانجیل است که پولس خیلی چیزها درباره‌اش برای گفتن داشت (به افسسیان ۳: ۱-۳ رجوع شود). برای این منظور حالا ما را با شمشیر کلام و اسلحه دعا مجهز می‌کند. «شمشیر روح را که کلام خداست بردارید و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام به جهت همه مقدسین بیدار باشید و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سرانجیل را به دلیری اعلام نمایم که برای آن در زنجیرها ایلچگیری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم به طوری که می‌باید گفت» (افسیسیان ۶: ۱۷-۲۰). می‌خواهم درباره این جنگ در رابطه با کار ما برای خدا چند کلمه دیگر هم بگویم، زیرا ممکن است سؤال پیش بیاید. درست است که خداوند ما عیسای مسیح «بالتر از هر ریاست و قدرت و قوت» نشانیده شده است و «همه چیزها» زیر پای‌های او نهاده شده (۱: ۲۱ و ۲۲) و مسلماً در پرتو این پیروزی کامل است که ما باید «پیوسته به جهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسای مسیح شکر کنیم» (افسیسیان ۵: ۲۰)، ولی از طرف دیگر ما هنوز نمی‌بینیم که همه چیزها تحت تسلط او قرار گرفته باشند. همانطور که پولس می‌گوید هنوز فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی و قدرت‌های شریر در پس جهانداران وجود دارند که قلمرو خدا را اشغال کرده‌اند.

اگر این را جنگ تدافعی ببینیم تا حد حقیقت دارد؟ نمی‌خواهیم بیهوده فرضیات خوش‌بینانه‌ای به خود راه بدهیم، بنابراین چه موقع و تحت چه شرایطی حق داریم که قلمرویی را که ظاهراً متعلق به دشمن است اشغال کنیم و آن را در نام عیسی نگه داریم؟ «کلام خدا را برداریم» که ما را در این مورد کمک کند. در مورد دعا و اقدام «در نام مسیح» چه چیزی به ما گفته شده است؟ ابتدا به دو قسمت زیر توجه کنید: «هر آینه به شما می‌گویم آنچه بر زمین ببینید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشاید در آسمان گشوده باشد. باز به شما می‌گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد، زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم» (متی ۱۸: ۱۸-۲۰). «در آن روز از من سؤال نخواهید کرد. آمین، آمین من به شما می‌ویم که هر آنچه از پدر من به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد شد. تاکنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد... در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد» (یوحنا ۱۶: ۲۳ و ۲۴ و ۲۶).

هیچ کس بدون شناختن نام عیسی نمی‌تواند نجات یابد و هیچ کس هم بدون دانستن قدرت نام او نخواهد توانست وسیله مؤثری در دست خدا باشد. پولس رسول مشخص می‌کند که «نامی» که عیسای مسیح در آیات بالا به آن اشاره می‌کند صرفاً اسمی نیست که بر روی زمین بدان شناخته می‌شد. البته مطمئناً این همان نام زمان انسانیتش می‌باشد، ولی منظور نامی است که حالا پس از اینکه تا به مرگ مطیع گردیده توسط خدا با قدرت به او داده شده است (فیلیپیان ۲: ۶-۱۰) و نتیجه رنج دیدن، بالا برده شدن و جلال یافتن اوست و امروز در آن نام که فوق است از جمیع نام‌ها ما

جمع شده از خدا می‌طلبیم. این مسأله نه تنها توسط پولس بلکه توسط خود عیسی مسیح نیز در سخنان مذکور تأکید می‌شود: «تاکنون به اسم من چیزی طلب نکردید... در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد» (آیات ۲۴ و ۲۶). برای شاگردان «آن روز» فرق بسیاری با «الان» آیه ۲۲ دارد. آنها حالا چیزی ندارند، ولی «در آن روز» خواهند داشت و وقتی آن را دریافت کنند آن را به کار خواهند برد و آن چیز قدرتی است که با نام مسیح عیسی می‌آید.

چشمان ما باید باز شوند تا تغییر عظیمی را که توسط صعود مسیح به وجود آمده ببینیم. نام عیسی مسلماً هویت او را که بر تخت نشسته با نجاری که در ناصره زندگی می‌کرد یکی می‌کند، ولی از این فراتر می‌رود. این نام اکنون معرف قدرت و اختیاری است که توسط خدا به او داده شده، قدرت و اختیاری که در مقابلش هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است باید خم شود. حتی یهودیان نیز حتی از شاگردانی که مرد مفلوج را شفا داده بودند پرسیدند «به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟» (اعمال رسولان ۴: ۷)، در واقع معتقد به یک چنین قدرتی در یک نام بودند. امروزه نام او به ما یادآور می‌شود که خدا تمام قدرت را به پسرش داده است به طوری که در نام او قدرت هست. ضمناً باید توجه کنیم که در کتاب مقدس بارها عبارت «در نام» تکرار شده که نشان می‌دهد که شاگردان چگونه از این نام استفاده می‌کردند. کافی نیست که بدانیم او چنین نامی دارد، بلکه مهم است که از آن استفاده کنیم. در سه بخش از آخرین سخنان مسیح این عبارت تکرار شده که «به نام من بطلبید» (یوحنا ۱۴: ۱۳ و ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۶: ۲۳-۲۶).

او قدرت را در اختیار ما گذاشته است. این قدرت نه تنها مال اوست، بلکه «به ما نیز عطا شده است» (اعمال رسولان ۴: ۱۲). اگر جای خودمان را در آن ندانیم از فقدان بزرگی در زندگی رنج خواهیم برد. قدرت نام او در سه جهت عمل می‌کند: در موعظه ما موجب نجات مردم (اعمال رسولان ۴: ۱۰-۱۲) و آمرزش گناهان، پاک کردن، عادل شمرده شدن و تقدیس آنها نزد خدا می‌شود (لوقا ۲۴: ۴۷ و اعمال رسولان ۱۰: ۴۳ و اول قرنتیان ۶: ۱۱). در جنگ روحانی ما، نام او قدرت دارد تا نیروهای شیطانی را ببندد و آنها را تحت تسلط درآورد (مرقس ۱۶: ۱۷، لوقا ۱۰: ۱۷-۱۹، اعمال رسولان ۱۶: ۱۸) و در رابطه با درخواست‌های ما نزد خدا نیز مؤثر است، زیرا دو بار به ما گفته شده هر چه بطلبید... و دو بار هم اگر چیزی بطلبید (یوحنا ۱۴: ۱۳ و ۱۴، ۱۵: ۱۶، ۱۶: ۲۳). هرگاه با این کلمات تشویق‌آمیز رو به رو می‌شویم باید با احترام او را به خاطر شهامت در اختیار گذاشتن نام خود به ما بستاایم.

اینکه خدا اینگونه خود را نسبت به خادمینش متعهد نماید واقعا امر عظیمی است. حالا با من به سه واقعه در اعمال رسولان توجه کنید که این حقیقت را روشن می‌کنند. پطرس گفت: «... به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام» (اعمال رسولان ۳-۶)، «پولس برگشت و به روح گفت تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا که در ساعت از او بیرون شد» (اعمال رسولان ۱۶: ۱۸)، «تنی چند از یهودیان سیاح بر آنانی که ارواح پلید داشتند نام خداوند عیسی را خواندند و می‌گفتند شما را به نام عیسی که پولس موعظه می‌کند قسم می‌دهیم... اما روح خبیث در جواب ایشان گفت عیسی را می‌شناسم و پولس را می‌دانم، لیکن شما کیستید؟» (اعمال رسولان ۱۹: ۱۳ و ۱۵). ابتدا رفتار پطرس را در رابطه با مرد لنگی که در دروازه بود در نظر بگیرید. او ابتدا زانو نمی‌زند تا دعا کند و اراده عیسی مسیح را بطلبد، بلکه فوراً می‌گوید «راه برو». او نام عیسی را طوری به کار می‌برد که مال اوست، نه اینکه چیزی دور در آسمان‌ها باشد.

در فیلیپی هم پولس همین طور رفتار می‌کند، در روح خود حس می‌کند که اعمال شیرانه زیادی پیشرفت کرده‌اند. نوشته نشده که در آنجا مکث کرد تا دعا کند. نه، او در پیشگاه خدا رفتاری شایسته دارد و به همین خاطر مانند صاحب اختیار طوری از آن نام استفاده می‌کند که انکار آن قدرت در خودش است و با قدرت دستور می‌دهد و روح شیر «در همان ساعت» فرار می‌کند. من این را «واگذار شدن» خدا به انسان می‌نامم. خدا خود را در اختیار خادمینش قرار داده تا هنگامی که «در نام او» قدم برمی‌دارند، از طریق آنها عمل کند و آنها چه می‌کنند؟ واضح است که از خود کاری نمی‌کنند، بلکه فقط نام او را به کار می‌گیرند. مسلماً هیچ نام دیگری نه نام خودشان و نه نام هیچ رسولی آن تأثیر را نخواهد داشت، هر چه اتفاق می‌افتد نتیجه تأثیر نام عیسی مسیح بر آن وضعیت است و آنها قدرت دارند تا آن نام را به کار برند. خدا به پسر خود در جلال می‌نگرد نه به ما بر روی زمین و از آنجایی که ما را با او در آنجا نشانیده می‌بیند اختیار و قدرت نام او اینجا به ما واگذار می‌شود.

یک مثال ساده درک این مسأله را آسان تر می کند. چند وقت پیش یکی از همکارانم از من مقداری پول خواسته بود. نامه اش را خواندم و مقداری را که خواسته بود تهیه کردم و به شخصی که نامه را از طرف او برابم آورده بود دادم. آیا کار صحیحی کردم؟ البته بله. نامه حاوی امضای دوستم بود و برای من همین کافی بود. دیگر لازم نبود اسم و سن و وضعیت استخدامی و اهلیت نامهرسان را بدانم و یا احتمالاً به آنها اعتراض داشته باشم. او در نام دوست من نزد من آمده بود و همین برای من کافی بود، زیرا نام او برای من محترم بود.

خودسپردگی الهی

اینکه خدا خود را به کلیسای خودش سپرده است، امر بسیار عظیمی است. با این کار او بزرگترین قدرت ممکن را که متعلق به کسی است که «بالا تر از هر نامی نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز» (۱: ۲۱) می باشد به کلیسا بخشیده است. عیسای مسیح اکنون به آسمان بالا برده شده و کار نجات مردم، حرف زدن با قلوب آنها و انجام معجزات فیض آمیز همه از طریق خادمینی انجام می شود که در نام او عمل می کنند. پس کار کلیسا کار اوست. نام عیسی در واقع بزرگترین میراث خدا برای کلیساست، زیرا هر جا که چنین خودسپردگی از طرف خدا واقعاً در کار باشد، او خود مسؤولیت هر چه را که با آن نام می شود به عهده می گیرد. خدا می خواهد که خودش را به کلیسا بدهد، زیرا وسیله دیگری برای تکمیل کارهایش برای خود باقی نگذاشته است. اگر خدا خودش را به کاری نسپرده باشد نمی توان آن را کار خدا نامید و اختیار استفاده از نام اوست که ارزش دارد. ما باید قادر باشیم که در نام او بایستیم و سخن بگوییم. اگر نه، کار ما تأثیر روحانی نخواهد داشت، اما اجازه دهید بگوییم که این چیزی نیست که بتوان آن را تنها در هنگام بحران به کار گرفت، بلکه باید ثمره اطاعت مداوم از خدا و نتیجه موقعیت روحانی ما و ثابت ماندن در آن وضعیت باشد. این قدرت چیزی است که باید همیشه داشته باشیم تا در وقت لزوم بتوانیم از آن استفاده کنیم.

روح پلید گفت: «عیسی را می شناسم و پولس را می دانم.» خدا را شکر برای دومی! قدرت های شیطانی پسر را می شناسد و شواهد زیادی در انجیل بر تأیید این مدعا وجود دارد، اما کسان دیگری نیز هستند که در اتحاد با پسر می باشند و آنها نیز نزد ارواح شریر شناخته شده اند. سؤال این است که آیا خدا می تواند قدرت نام خود را به شما واگذار کند؟ باز می خواهم این مسأله را روشن کنم که اگر قرار است کاری به اسم من انجام شود من باید در شرایط خاصی نام خودم را در اختیار شخص دیگری قرار دهم تا از آن استفاده کند و در نتیجه درباره آنچه او با نام من می کند مسؤول هستم. مثلاً من دفترچه بانکی و امضایم را به او می دهم، البته اگر من فقیر باشم و هیچ پشتوانه و پولی نداشته باشم نام من ارزش چندانی نخواهد داشت. یادم می آید وقتی محصل بودم چقدر دوست داشتم اسم خودم را همه جا مثلاً روی کتاب ها، کاغذها و هر چه که به دستم می رسید، مهر کنم، ولی وقتی برای اولین بار حساب بانکی باز کردم، در مورد استفاده از مهر شخصی ام خیلی دقیق شدم تا نکند کس دیگری از اسم من استفاده کند؛ دیگر اسمم برایم مهم شده بود.

خداوند ما عیسای مسیح چقدر پر قدرت و دولتمند است! و نام او چقدر برایش با ارزش می باشد! پس اگر قرار است او مسؤول هر چیزی باشد که به نام او صورت می گیرد، چقدر باید دقت کند که این اسم چگونه به کار می رود! دوباره از شما می پرسیم: «آیا خدا خودش می تواند حساب بانکی اش، دفترچه حساب پس انداز و امضایش را به شما واگذارد؟ باید جواب این سؤال را داشته باشید تا بتوانید آزادانه آن نام را به کار ببرید. تنها در آن صورت هر چه را که بر زمین ببندید در آسمان بسته خواهد شد. آنوقت به خاطر واگذار شدن او به شما قادر خواهید بود مانند نماینده حقیقی او در جهان حرکت کنید و این ثمره اتحاد با اوست. آیا ما در چنان اتحادی با خداوند هستیم که او خودش را به آنچه می کنیم واگذار کند؟ اغلب به نظر می رسد که با قدم گذاشتن در موقعیتی که فقط وعده های خدا را برای پشتیبانی خود داریم ریسک بزرگی می کنیم و نکته اینجاست که آیا خدا از ما پشتیبانی خواهد کرد؟ یا آیا خواهد توانست از ما پشتیبانی کند؟

اجازه بدهید به طور مختصر چهار خصوصیت اصلی کاری را که خدا می تواند خود را کاملاً به آن متعهد نماید برایتان بیان کنم. اولین نیاز حقیقی داشتن مکاشفه ای از هدف ابدی خدا در قلب های ماست. ما نمی توانیم بدون این دید کاری بکنیم. حتی اگر به عنوان یک کارگر معمولی بر روی یک ساختمان کار می کنم، باید بدانم که هدف از این کار ساختن یک گاراژ است یا آشیانه هواپیما و یا یک قصر. من باید نقشه را ببینم، در غیر این صورت کارگر مفیدی نخواهم بود. امروزه بشارت از نظر اغلب مسیحیان کار خداست، ولی بشارت به تنهایی نمی تواند کار مستقلی باشد، بلکه باید با

نقشه کامل و کلی خدا در ارتباط باشد، زیرا در واقع وسیله‌ای برای یک انتهایست و آن هدف نهایی جلال یافتن پسر خداست. بشارت مردم را تبدیل به فرزندان خدا می‌کند که در میان آنها عیسی برترین است. در زمان پولس هر ایمانداری رابطه خاصی با هدف نهایی خدا داشت (به افسسیان ۴: ۱۱-۱۶ رجوع شود). در مورد ما هم باید همین طور باشد. چشمان خداوند منتظر برقراری ملکوت اوست. آنچه ما به عنوان مسیحیت سازمان یافته می‌شناسیم به سختی راه را برای حکومت مطلق مسیح باز می‌کند، ولی همانگونه که در سلطنت داوود سلیمان می‌بینیم در شروع کار دوره جنگ روحانی وجود دارد تا به استقرار برسد و خدا در جستجوی کسانی است که امروز هم در این جنگ مقدماتی با او همکاری کنند.

تطبیق هدف‌های من با مقاصد ابدی خدا بسیار مهم است. هر فعالیت مسیحی که این خصوصیت را ندارد، بی‌ربط و ناقص است و در نهایت به جایی نخواهد رسید. باید از خدا بخواهیم که به وسیله روح‌القدس در قلوب ما مکاشفه‌ای از «رأی اراده خدا» را به ما بدهد (افسسیان ۱: ۹-۱۲)، سپس از خودمان بپرسیم که آیا کاری را که می‌کنیم مستقیماً مربوط به رأی اراده او هست یا نه. وقتی این مسأله حل شد تمام مسایل کوچک نیز در رابطه با هدایت روزانه خود به خود حل خواهند شد. ثانیاً، هر کاری که در هدف الهی مؤثر واقع می‌شود باید توسط خود او نیز برنامه‌ریزی شده باشد. اگر ما برای کار خدا طرح بریزیم و سپس از بخواهیم که آن را برکت دهد، نباید انتظار داشته باشیم که خدا خودش را به آن کار واگذار کند. نام خدا هرگز نمی‌تواند مهری باشد برای آنچه که در اصل کار ماست. البته ممکن است در این کار برکت وجود داشته باشد، ولی برکات جزئی خواهند بود نه کامل. آنجا دیگر چیزی «در نام او» وجود ندارد، بلکه متأسفانه نام ما در کار است!

«پسر کاری از خود نمی‌تواند کرد»، چقدر در کتاب اعمال رسولان ممانعت روح‌القدس را می‌بینیم. در فصل شانزدهم می‌خوانیم که روح‌القدس، پولس و همراهانش را «از رساندن کلام به آسیا منع نمود» و باز می‌خوانیم که «روح عیسی ایشان را اجازت نداد». با این وصف این کتاب شرح کارهای روح‌القدس شناخته شده است نه عدم فعالیت روح. بسیاری اوقات فکر می‌کنیم که انجام دادن کاری اهمیت دارد، ولی باید یاد بگیریم که برای او ساکت هم بمانیم و گاهی بی‌حرکت باشیم. باید یاد بگیریم که اگر خدا حرکت نمی‌کند ما هم جرأت حرکت نداشته باشیم. وقتی این را یاد گرفتیم آنگاه او می‌تواند به راحتی ما را برای اعلام کلام خودش بفرستد. پس باید در محدوده خاص خدمت نیز دید دقیقی از اراده خدا نسبت به آن داشته باشیم. تنها با دانستن این مسأله است که می‌توانم مبادرت به انجام آن کار بنمایم. اصل ماندنی هر کار مسیحی این است که «در ابتدا خدا...» در کار باشد.

ثالثاً، هر کار مؤثری باید برای تداوم خود فقط بر قدرت خدا تکیه نماید. منظور از قدرت چیست؟ اغلب این کلمه را با بی‌توجهی به کار می‌بریم. درباره شخصی می‌گوییم: «سخنران پر قدرتی است»، اما باید از خود بپرسیم: «با چه قدرتی حرف می‌زند؟» آیا قدرت روحانی دارد یا قدرت طبیعی؟! امروزه در خدمت خدا جای زیادی به قدرت طبیعی داده شده است. باید یاد بگیریم که حتی وقتی خدا کاری را شروع کرده، اگر ما بخواهیم با قدرت خودمان آن را به انجام رسانیم، او هرگز خود را به آن کار واگذار نخواهد کرد. شاید بپرسید مقصود از قدرت طبیعی چیست؟ خیلی ساده بگویم، هر کاری را که ما بدون کمک خدا انجام دهیم قدرت طبیعی است. مثلاً از شخصی می‌خواهیم کاری مانند یک اردوی مذهبی یا برنامه کلیسایی ترتیب دهد و علت انتخاب ما صرفاً این است که او طبیعتاً و ذاتاً برنامه‌ریز خوبی است، ولی اگر اینطور است با چه جدیتی دعا خواهد کرد؟ اگر او به استعدادهای ذاتی خودش تکیه کند شاید احساس نیازی به کمک طلبیدن از خدا ننماید. اشکال همه ما این است که کارهای زیادی را می‌توانیم بدون تکیه کردن به خدا انجام دهیم. باید به جایی برسیم که با وجود داشتن استعدادهای ذاتی جرأت نکنیم بدون تکیه مداوم به خداوند آنها را به کار ببریم.

استیفان می‌گوید موسی پس از تحصیل در دربار مصر مردی «در قول و فعل قوی» بود. با این وجود وقتی خدا موسی را تربیت کرد او به جایی رسید که می‌گوید: «ای خداوند من مردی فصیح نیستم نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه کند زبان هستم». وقتی ناطق زبردستی به جایی می‌رسد که بگوید «نمی‌توانم سخن بگویم» درسی بسیار اساسی را یاد گرفته و مورد استفاده واقعی خدا قرار خواهد گرفت. این کشف ابتدا بحرانی به وجود می‌آورد و سپس یک عمر پیشرفت به دنبال دارد. این گفته لوقا که می‌گوید: «تعمید در نام او» هر دوی اینها را در بر می‌گیرد (اعمال رسولان ۸: ۱۶، ۱۹: ۵) این عبارت هر نوایمانی را متوجه لزوم شناخت اساسی از مرگ و قیام مسیح و رابطه

آن با شخصیت ذاتی خود می‌کند. ما باید به نحوی دست زور آور خدا را بر خودمان حس کنیم تا با لحن خردکننده او قدرت‌های طبیعی ما ناتوان شوند و بتوانیم تنها بر طبق قدرت قیام مسیح بایستیم، جایی که مرگ دیگر بر ما قدرتی نخواهد داشت. پس از آن دایره وسیع‌تر می‌شود و هر بار محدوده‌های جدیدی از زندگی خودمحور ما تحت قدرت خردکننده صلیب قرار می‌گیرد. برای این راه باید قیمتی پرداخت، ولی تنها راه مطمئن به سوی یک زندگی پرنور و خدمت مؤثر همین است، زیرا تنها در این صورت خدا می‌تواند در استفاده از نام پسرش از ما پشتیبانی نماید.

امروزه در خدمت خدا کارها به حدی متشکل و برنامه‌ریزی شده‌اند که نیازی به تکیه کردن بر خدا نمی‌بینیم، ولی نظر خداوند نسبت به چنین کارهایی این است که «جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.» کارهایی را که انسان جدا از خدا می‌کند، کاه و گیاه و چوب هستند و وقتی از آتش بگذرند، این حقیقت نمایان خواهند شد، زیرا کار خداوند تنها توسط قدرت الهی قابل انجام است و این قدرت تنها در عیسای مسیح یافت می‌شود. این قدرت برای ما در طرف دیگر صلیب یعنی در قیام مهیا شده است. وقتی به جایی می‌رسیم که با صداقت کامل اعتراف می‌کنیم که «من نمی‌توانم حرف بزنم» متوجه می‌شویم که خدا از درون ما صحبت می‌کند و وقتی به انتهای قدرت‌های خودمان می‌رسیم، کار او در ما شروع می‌شود. پس اثر آتش در آینده با اثر صلیب در زندگی هر روزه ما یکی است. آنچه امروزه نمی‌تواند صلیب را تحمل کند، فردا نیز متحمل آتش نخواهد شد. اگر کاری که توسط قدرت خودم انجام شده متحمل صلیب گردد چقدر از آن باقی خواهد ماند؟ هیچ چیز! هیچ چیز هرگز نمی‌تواند با صلیب رو به رو شده و باقی بماند مگر آنچه که تماماً از خدا در مسیح باشد.

خدا هرگز از ما نمی‌خواهد کاری را که در خود قدرت انجامش را داریم، انجام دهیم، بلکه از ما می‌خواهد طوری زندگی کنیم که نمی‌توانیم و کارهایی را بکنیم که قادر به انجامش نیستیم، ولی می‌بینیم که توسط فیض او آنطور زندگی کرده و آن کارها را به انجام می‌رسانیم و البته آن زندگی که ما می‌کنیم زندگی مسیح است که با قدرت خدا در ما زیست می‌کند و کاری که ما می‌کنیم کار مسیح است که از طریق روح‌القدس به وسیله ما به انجام می‌رسد. نفس ما تنها مانع است برای آن نوع زندگی و کارها می‌باشد. باشد که هر کدام از ما صمیمانه دعا کنیم که «ای خداوند شخصیت مرا بساز.» در نهایت، پایان و هدف هر کاری که خدا خود را به آن واگذار می‌کند جلال خود اوست؛ یعنی در خدمت مسیح چیزی عاید خود ما نمی‌شود. این یک حقیقت الهی است که هر چه در خدمتی ما کمتر جلال یابیم، ارزش واقعی آن کار نزد خدا بیشتر است. در کار خدا جایی برای جلال انسان باقی نمی‌ماند. البته در هر خدمتی که خدا را خشنود می‌کند و درها را برای خدمت او باز می‌کند، شادی عمیق و با ارزشی وجود دارد، ولی زمینه آن شادی جلال خداست نه انسان، زیرا همه چیز برای این است که «جلال او ستوده شود» (افسیان ۱: ۶ و ۱۲ و ۱۴).

هرگاه این مسایل تماماً بین ما و خدا حل شد، خدا خودش را به ما واگذار می‌کند و مسلماً تنها در این صورت باید این کار را بکند. تجربه ما در چین این بوده که هرگاه درمورد اینکه کار ما از خداست یا نه، شک کرده‌ایم، ملاحظه کرده‌ایم که خدا هم در جواب دادن به ما مردد بوده است، ولی هرگاه خدمتی تماماً از اوست، او قدرت خود را به طرز عجیبی به آن کار واگذار می‌کند. پس تنها در اطاعت محض از اوست که شما می‌توانید از نام او استفاده کنید و ابواب جهنم خواهند فهمید که شما برای این کار قدرت دارید. وقتی خدا خودش را به کاری واگذار می‌کند با چنان قوتی می‌آید که ثابت شود خود او مبتکر و صاحب اختیار و عامل آن کار است.

خدای ایلیا

اجازه دهید تجربه‌ای از زندگی خودم را برایتان تعریف کنم. چند سال بعد از شروع کارمان وارد دوره آزمایش سختی شدیم که روزهای یأس و دلسردی به همراه داشت. در مقابل انتقاد و بی‌اعتمادی شدیدی قرار گرفتیم و در نتیجه حتی در مردان امین خدا هم دلسردی و بی‌میلی شدیدی به وجود آمد. ما صادقانه اتهاماتی را که به ما وارد شده بود بررسی کردیم، زیرا لازم است همیشه انتقادها را جدی گرفته آنها را بررسی کنیم و نباید از کنارشان بی‌توجه بگذریم و فکر کنیم که انتقادکننده لیاقت ندارد که به حرفهایش توجه نماییم. با تمام اینها دلایلی کافی داشتیم که خدا کار ما را تأیید می‌کرد و وقتی آن سال رو به اتمام بود متوجه شدیم در همان دوران سخت خدا چند صد تن را به توبه آورده بود و تا پایان آن سال عده غیرقابل‌تصوری به مسیح رو آوردند. سال‌ها رسم بر این بود که در عید سال نو گردهمایی و جلساتی برای ارتباط ایمانداران جاهای مختلف برگزار می‌شد. آن سال مسؤولین این گردهمایی از من خواستند که در آن شرکت نکنم. این درخواست برای ما غیرمنتظره بود. حالا می‌فهمم که این کوششی از جانب

شیطان برای کنار کشیدن من و برادرانم از موضع آرامی در مسیح بود. سؤال این بود که ما باید چه عکس‌العملی نشان دهیم. جشن سال نو به مدت ۱۵ روز ادامه دارد و وقت مناسبی برای گردهمایی‌ها و بهترین موقعیت برای موعظه انجیل است. بعد از جستجوی اراده خدا، بر ما آشکار شد که او می‌خواهد ما را برای هدف موعظه انجیل به کار ببرد. پس تصمیم گرفتم که همراه پنج برادر دیگر برای این منظور به جزیره‌ای در ساحل چین جنوبی برویم. در آخرین لحظات، برادر دیگری که او را «برادر وو» می‌نامیم به گروه ما ملحق شد. او فقط شانزده سال داشت و از مدرسه اخراج شده بود، ولی اخیراً تولد تازه یافته و تغییر قابل ملاحظه‌ای در زندگی‌اش به وجود آمده بود. بیش از همه خودش برای آمدن با ما اشتیاق داشت و بالاخره پس از تردید بسیار حاضر شدیم او را با خود ببریم و بدین طریق گروه ما هفت نفری شد. جزیره مورد نظر نسبتاً بزرگ بود و دهکده اصلی آن ششصد خانواده داشت. یکی از دوستان قدیمی من در آنجا مسئول یک مدرسه بود و قبلاً از او خواسته بودم اتفاقی برای اقامت ما در نظر بگیرد. وقتی به آنجا رسیدیم دیر وقت بود و هوا تاریک شده بود، ولی وقتی دوستم فهمید که ما برای بشارت انجیل آمده‌ایم از دادن امکانات و جا به ما خودداری کرد. بنابراین دنبال جای دیگری گشتیم و بالاخره یک نفر عطار چینی به ما رحم کرد و در اتاق زیرشیروانی‌اش با تخت و کاه جایی برای ما مهیا نمود.

طولی نکشید که خود آن شخص اولین کسی شد که به مسیح ایمان آورد، ولی با وجودی که تلاش پیگیری داشتیم و مردم آنجا هم خیلی خوب از ما استقبال کردند، در آن جزیره ثمر زیادی ندیدیم و فکر کردم چرا باید اینطور باشد. نهم ژانویه در هوای آزاد مشغول موعظه بودم. برادر وو نیز با چند نفر دیگر در قسمت دیگری از دهکده بودند که ناگهان در مقابل تمام جمعیت سؤالی مطرح کرد و پرسید: «چرا هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورید؟» شخصی از میان جمعیت بلافاصله پاسخ داد: «ما خودمان خدایی داریم و او تاوانگ است، او هرگز ما را از خود مأیوس نکرده است. او خدای پر قدرتی است.» برادر ما پرسید: «چگونه می‌دانید که می‌توانید به او اعتماد کنید؟» مرد جواب داد: «ما مدت ۲۸۶ سال است که این عید را نگه می‌داریم. هر سال روز مخصوص این خدا توسط الهام غیبی تعیین می‌شود و همیشه آن روز صاف و بدون ابر و باران بوده است.» دوست ما پرسید: «امسال چه روز تعیین شده است؟» مرد جواب داد: «یازدهم ژانویه ساعت ۸ صبح» و برادر وو بدون تأمل جواب داد: «پس به شما قول می‌دهم که امسال روز یازدهم باران خواهد بارید.» بلافاصله صدای جمعیت بلند شد: «کافی است ما دیگر موعظه نمی‌خواهیم. اگر روز یازدهم باران بیارد، خدای شما خداست.»

وقتی این اتفاق افتاد من در قسمت دیگری بودم. به محض اینکه درباره این جریان شنیدم فهمیدم که مسأله بسیار جدی است. اخبار به زودی پخش شد و طولی نکشید که بیش از ۲۰ هزار نفر از این مسأله خبردار شدند. ما باید چه می‌کردیم؟ بلافاصله موعظه‌مان را قطع کردیم و فقط وقتمان را به دعا دادیم. از خداوند خواستیم که اگر زیاده‌روی کرده‌ایم ما را ببخشد. باور کنید کاملاً امین و صادق بودیم. ما چه کار کرده بودیم؟ آیا اشتباه بزرگی مرتکب شده بودیم یا جرأت کرده بودیم از خداوند معجزه‌ای بطلبیم؟ معمولاً هر چه درخواستتان از خدا جدی‌تر است، سعی می‌کنید بیشتر با او روراست و بی‌حساب باشید. باید هیچ سایه‌ای در مشارکت شما وجود نداشته باشد. هرگاه ایمان شما منطبق با معیارهایی باشد در آن صورت می‌توانید با اصرار در طلبیدن خواسته‌تان بایستید، ولی در غیر این صورت نمی‌توانید. برای ما مهم نبود که اگر اشتباه کرده‌ایم بیرون افکنده شویم. به هر حال نمی‌توان خدا را به زور وادار به کاری کرد که برخلاف اراده اوست! ولی ناراحتی ما از این بود که امکان داشت همین مسأله پایان شهادت انجیل در این جزیره باشد و خدای آنها تاوانگ تا ابد سلطنت کند.

باید چه می‌کردیم؟ آیا باید همان موقع آنجا را ترک می‌کردیم؟ تا آنوقت می‌ترسیدیم برای باران دعا کنیم، ولی ناگهان این سخنان به یاد من آمد که «خدای ایلیا» کجاست؟ این سؤال با چنان قدرت واضحی به ذهن من نشست که مطمئن شدم که از خداست و با اعتماد به برادران اعلام کردم که من جواب را دارم و خداوند در روز یازدهم باران خواهد بارانید. همه با هم خدا را شکر کردیم و هر هفت نفرمان ستایش‌کنان بیرون رفته این خبر را به همه اعلام کردیم. ما می‌توانستیم در نام خداوند مقابل شیطان و باید پذیرش این مبارزه را اعلام کنیم. آن شب آن مردی که ما را در خانه‌اش جا داده بود، مسأله دقیقی را برای ما مطرح کرد. او گفت که بدون شک تاوانگ خدای مؤثری بوده و شیطان در پشت قدرت او ایستاده است. ایمان این مردم به او بی‌اساس نبود. اگر توضیحی منطقی در این باره بخواهید، اینجا بیشتر مردم ماهیگیر هستند و در دو سه ماه اخیر در دریا بوده‌اند. آنها از روی تجربه می‌دانند که چه وقت تا دو سه روز دیگر باران نخواهد بارید و در نتیجه آن روز را روز باران اعلام می‌کنند.

این مسأله باز ما را نگران کرد. وقتی عصر آن روز به دعا نشستیم یک بار دیگر برای باران در این فصل و این روز دعا کردیم. آنگاه خدا با لحن سرزنش آمیزی به ما گفت: «خدای ایلیا کجاست؟» آیا خودمان می‌خواستیم بجنگیم یا اینکه در پیروزی کامل مسیح آرام گرفته بودیم؟ الیشع وقتی این سخنان را گفت چه چیزی را در نظر داشت؟ و به تجربه شخصی خود در مورد معجزه‌ای که ایلیا انجام داده بود حساب می‌کرد و به اصطلاح عهد جدید او با ایمان به بر زمین، کار تمام شده خدا ایستاده بود. دوباره گناهانمان را اعتراف کردیم و گفتیم: «خداندا تا صبح روز یازدهم باران نبارد.» همه به خواب رفتیم و صبح روز بعد که دهم ماه بود برای موعظه به یک جزیره نزدیک رفتیم. خداوند آن روز را خیلی برکت داد و در آن روز سه خانواده زندگی خود را به مسیح سپردند و در ملاعام ایمان خود را اعتراف کرده بت‌هایشان را سوزاندند. ما دیر وقت به خانه برگشتیم، خسته ولی خوشحال بودیم.

من صبح با اشعه‌های مستقیم خورشید که از پنجره به درون اتاق می‌خورد بیدار شدم و گفتم: «این هوای باران نیست.» ساعت از هفت گذشته بود. بیدار شدم و دعا کردم: «خداوندا خواهش می‌کنم باران را بباران»، ولی یک بار دیگر این جمله در گوشم طنین انداخت: «خدای ایلیا کجاست؟» با فروتنی و سکوت از پله‌ها بیرون آمدم. هر هشت نفرمان به صبحانه نشستیم و همه بسیار ساکت بودیم. هیچ ابری در آسمان دیده نمی‌شد، ولی می‌دانستیم که خدا خود را به این کار سپرده است. وقتی سرهایمان را خم کردیم که برای غذا خدا را شکر کنیم، من گفتم: «فکر می‌کنم وقت آن رسیده که باران ببارد. می‌توانیم آن را به حضور خدا بیاوریم.» به آرامی این کار را کردیم و این بار بدون اینکه لحن سرزنش آمیزی داشته باشد اینطور رسید: «خدای ایلیا کجاست؟» حتی قبل از آمین گفتنمان صدای چند قطره باران را بر بام خانه شنیدیم.

رگبار منظمی شروع به باریدن کرد و وقتی دومین ظرف برنج را کشیدیم، گفتم بیایید باز شکرگزاری کنیم. این بار از خدا باران شدیدتری خواستیم و وقتی شروع به خوردن کردیم باران سطل سطل می‌ریخت. وقتی غذایمان تمام شد خیابان‌ها از آب پر شده بود و سه پله دم در خانه را آب پوشانیده بود. به زودی شنیدیم که چه عکس‌العمل‌هایی در ده به وجود آمد. بلافاصله بعد از بارش اولین قطرات باران چند تن از جوانان صریحا گفته بودند: «خدا حقیقی است و دیگر تاوانگی وجود ندارد، زیرا باران مانع خروج او شده است»، ولی اینطور نشد، بلکه تاوانگ را روی صندلی مخصوصش بیرون آوردند تا باران را متوقف نماید و آنگاه باران شدیدتر شد و چند متری پیش نرفته بودند که سه تا از حمل‌کنندگان لغزیده افتادند. صندلی و تاوانگ هم به زمین افتادند و آرواره و دست چپش شکست. باز هم مردم دست برنداشتند و به سرعت آن را تعمیر کردند و بر صندلی خود گذاشتند. به هر حال افتان و خیزان آن را تا وسط راه دور دهکده گردانند، اما سیل مانع پیشروی آنها شد.

بعضی از ریش سفیدان دهکده که حدود ۶۰ تا ۸۰ سال داشتند بر طبق ایمان با تاوانگ به سرهای برهنه و بدون چتر بیرون آمده بودند و دچار مشکل بزرگی شده بودند. پیشروی تاوانگ متوقف شد و بت به خانه برگردانده شد. خبر رسید که در الهام غیبی اشتباه شده و امروز روز مناسبی نبوده است و جشن باید روز چهاردهم ماه ساعت ۶ عصر برگزار شود. به محض اینکه این خبر را شنیدیم، مطمئن شدیم که خدا روز چهاردهم نیز باران خواهد بارانید. باز به دعا نشستیم: «خداوندا، روز چهاردهم ساعت ۶ عصر باران بباران و در این چهار روز، روزهای صاف و خوبی داشته باشیم.» آن روز بعد از ظهر آسمان صاف شد و حالا شنوندگان خوبی برای انجیل داشتیم. در آن سه روز خداوند سی نفر را به توبه آورد. روز چهاردهم سر رسید و آن هم روز بسیار خوبی بود و جلسات خوبی داشتیم. با نزدیک شدن عصر ما باز هم جمع شدیم و سر ساعت مشخص موضوع را به حضور خدا آوردیم. بدون حتی یک دقیقه تأخیر، جواب خدا به صورت بارانی سیل‌آسا رسید.

روز بعد، وقت ما تمام شد و می‌بایستی آن جزیره را ترک می‌کردیم. از آن پس دیگر به آنجا برنگشته‌ایم خادمین دیگری درخواست خدمت در آن جزایر را کردند و هرگز درخواست کسی را در مورد محل خدمتش مورد سؤال قرار نمی‌دهیم، ولی برای ما مهم این بود که قدرت شیطان در آن بت در هم شکسته بود و این مسأله حیاتی بود. تاوانگ دیگر «خدای مؤثری» نبود. به دنبال این واقعه البته نجات جان‌ها هم به وقوع می‌پیوست، ولی در رابطه با حقیقت تغییرناپذیر اول (شکست شیطان) این موضوع در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرد. تأثیر این واقعه بر همه ما ماندنی و پایدار بوده است. خدا خودش را به کار ما سپرده بود و ما قدرت نامی را که فوق از جمیع نام‌هاست تجربه کرده بودیم. نامی که در آسمان و زمین و جهنم قدرت دارد. در آن چند روز ما تجربه کردیم که «در مرکز اراده خدا بودن»

چه معنایی دارد. این کلمات دیگر برای ما خیالی و رؤیایی نبود، بلکه نشان‌دهنده تجربه‌ای حقیقی بودند که خودمان در آن قرار گرفته بودیم. ما با هم شاهد گوشه کوچکی از «سر اراده خدا» بودیم.

چندین سال بعد برادر وو را دیدم. سال‌ها از او بی‌خبر بودم و در این فاصله او خلبان شده بود. وقتی از او پرسیدم که آیا هنوز هم دنبال مسیح می‌رود یا نه که جواب داد: «آقای نی، فکر می‌کنید بعد از تمام تجربیاتی که با مسیح داشتم می‌توانم او را ترک کنم؟» می‌بینید منظور از «ایستادن» چیست؟ ما سعی نمی‌کنیم زمینی بدست آوریم، بلکه فقط بر زمینی که عیسای خداوند برای ما بدست آورده می‌ایستیم و از عقب‌نشینی امتناع می‌کنیم. وقتی چشمان ما حقیقتا برای دیدن خداوند پیروزمان باز است، ستایش‌های ما آزادانه و بی‌وقفه به سوی او جاری می‌شوند و در حالی که در دل‌های خود سرود می‌خوانیم او را به جهت هر چیز شکر می‌کنیم (افسسیان ۵: ۱۹ و ۲۰). حمدی که در نتیجه کوشش شخصی است، آهنگ ناموزون و سنگینی دارد، ولی ستایشی که به طور مرتب از قلب‌های آرام گرفته در خداوند برمی‌خیزد، همیشه طنین پاک و دلنوازی دارد.

زندگی مسیحی تشکیل می‌شود از **نشستن** با مسیح، **راه رفتن** در کنار او و **ایستادن** در او. ما زندگی روحانی خود را با آرام گرفتن در کار تمام شده عیسای مسیح خداوند شروع می‌کنیم و آن آرامی، منبع قدرت ما برای رفتار ثابت و بی‌لغزش در جهان است و در پایان نبرد خسته‌کننده با نیروهای تاریکی خود را در نهایت با او ایستاده و در مالکیت پیروزمند آن میدان نبرد می‌بینیم. بر او جلال باد تا ابدالابد.